

عنوان : مفهوم ادله اثبات دعوی

نویسنده : سعید صالح احمدی

منتشر شده در پایگاه نشر مقالات حقوقی ، حق گستر

مفهوم ادله ی اثبات دعوی :

برای کسب تعریف « ادله ی اثبات دعوی » می بایستی با تک تک عناصر متشکله ی آن آشنا شد :

دلیل

برگ های درخت آرام آرام حرکت می کنند؛ می پرسند : چرا برگ ها حرکت می کنند؟ علت حرکت برگ ها چیست ؟ باد برگ ها را حرکت می دهد؛ پس « علت » حرکت برگ ها باد است . بنابراین ، می گوییم: حرکت برگ ها « معلول » و باد « علت » است ؛ معلول یا « پدیده » چیزی است که وجود آن وابسته به علتی باشد. در مقابل چشمان شما سیب سرخی از درخت می افتد. خم می شوید ، سیب را بر می دارید و می بویید و می پرسید : چرا سیب از درخت افتاد؟ « علت » افتادن سیب چیست؟ قوه ی جاذبه ی زمین سیب را به سوی خود می کشد؛ پس « علت » افتادن سیب ، قوه ی جاذبه است. [۱]

دلیل از ریشه ی دل به معنی « هر چیزی که شخص را به سوی آن راهنمایی کند » می باشد که ادله و دلایل جمع دلیل می باشد . دلیل در فرهنگ های فارسی تعریف شده است ؛ اما باید بررسی شود که آیا تعریف دلیل در « حقوق » همان است که در « لغت » از آن شده است [۲] یا خیر . [

دلیل در لغت در معنی « برهان » ، « حجّت » ، « جهت » ، « راهنما » ، « رهبر » ، « سبب » ، « طریق » ، « گواه » ، « مُرشد » و « نشانه » آمده است [۳] . [

با بهره گیری از همین مفاهیم ، « دلیل » را می توان « نمایان کننده » یا « نمایاننده » نیز معنا نمود . بنابراین ، برای نمونه ، دانشنامه ی کارشناسی حقوق، دلیل (« نشان » یا علامت » یا « نمایاننده ») آن است که دارنده ی این مدرک دانش آموخته ی حقوق است ؛ و سند رسمی مالکیت ملکی ، دلیل مالکیت شخصی است که سند به نام اوست . [۴]

اهمیت کاربردی دلیل تا جایی است که دیوان عالی کشور اِشعار داشته است که: « حکم محکمه باید متکی به دلیل باشد و اَلّا نقض خواهد شد » [۵] ادله ی اثبات دعوی در مراجع قضایی به کار می رود و ادعای مدعی را می تواند اثبات کند [۶] و آنچه که بنابراین [هر] آنچه که وجدان دادرس را در اثبات ادعا قانع می کند در علم حقوق اصطلاحاً دلیل می گویند . [۷] همچنین دلیل عبارت از استناد به وسیله ای برای اثبات واقعیت یک امر می باشد « . [۸] هر چه که موجب جهش ذهن به مجهولی گردد [خواه لفظی باشد خواه نه] دلیل است . [۹] [به عبارت دیگر هر چیز معلوم که اندیشه را به مجهولی رهبری کند [۱۰] و عامل اثبات و یا دفاع از حقیقت امری را که مورد ادعا و [یا] تردید قرار گرفته است را « دلیل » می گویند [۱۱] که با در نظر گرفتن مطالعات قبلی نسبت به آثار و اندیشه های ایشان و تسلط ایشان به علم فلسفه به نظر می رسد که تعریف ارائه شده از نظر حقوقی با یک سری کاستی هایی روبه رو باشد اما فی الحیث المجموع می توان آن را کاملترین تعریف ارائه شده دانست .

منظور از دلیل این است که دلیل ، شخص قاضی را از امر مجهول به امر معلوم هدایت می کند زیرا قاضی نسبت به دعوی ، ثالث است و از چگونگی آنچه بین طرفین گذشته است ، اطلاعی ندارد . [۱۲]

بعضی از فلاسفه گفته اند که: « آنچه که برای اثبات امری بکار برند و آن قیاسی از دو مقدمه ی یقینی است »؛ دیگر توضیح آنکه دلیل یا عقلی است یا نقلی؛ با این توضیح دلیل مقابل اماره و اصل است. [۱۳] همچنین گفته اند: « هر چه روح را به وجود حقیقت اقناع کند دلیل است ». [۱۴] همچنین بعضی حقوقدانان بنام [و مشهور] فرانسوی هم گفته اند: «دلیل عبارت از نشانه های وجود واقعیتی است که مورد اختلاف است». [۱۵]

چیزی که برای اثبات امری در دعاوی به کار می رود و دلیل در این معنا در برابر اصل عملی به کار می رود . البته اصولیین نیز اصل را بلحاظ مَرْتَبَت پس از دلیل قرار داده اند و می گویند : «الأصل ذَلِیلٌ حَیْثُ لَادِلِیلٌ» ؛ البته مقصود از دلیل مزبور اعم از ادله قطعی که عبارت از اقرار، سند ، شهادت و سوگند هستند و همچنین دلیل ظنی که به آن اماره اطلاق می گردد می باشد چرا که در تعارض بین اصل و اماره، بدان علت که اصل در مقام رفع تردید از مکلف و بیرون آوردن او از تحیر و تعیین تکلیف ظاهری اوست در حالی که اماره ایجاد ظن نموده که مرتبه ای بالاتر و برتر از شک داراست و لذا بر اصل ارجحیت دارد. [۱۶]

قانون مدنی با اینکه یک جلد را به شرح ادله ی اثبات دعوی اختصاص داده تعریفی از دلیل نکرده است [۱۷] اما مبحث اول از فصل دهم قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در ماده ۱۹۴ در مقام بیان ارائه تعریف دلیل ، اِشعار داشته که دلیل عبارتست از امری که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می نمایند که عین عبارت ماده ۳۵۳ آیین دادرسی مدنی سابق است [۱۸] که بعضی از حقوقدانان نقدهایی را بر آن روا داشته اند :

۱- مواد ۱۹۴ آ.د.م و ۳۵۳ آ.د.م.ق « در واقع تعریف دلیل نیستند . چه ممکن است یکی از طرفین امری را دلیل پنداشته و به آن استناد نماید حال آنکه آن امر عقلاً موجب حصول قناعت نباشد . در متون ادبی نیز دلیل به

همین صورت به کار رفته است: « قاضی را به گمان خود و ظنون حاضران بی حجت ظاهر و دلیل روشن حکم نشاید کرد. » [۱۹] اگر آنچه برای اثبات ادعایی مطرح می شود، دلیل باشد مقنع بودن ذاتی آن است و اضافه نمودن وصف قانع کننده به آن، حشو قبیح است. وصف « محکمه پسند بودن » هم از جمله اوصافی است که بعضی از عوام آن را در گفتار به کار می برند و شایسته نیست که در رأی دادگاه نوشته شود: « ... چون خواهان دلیل محکمه پسند دیگری بر حقیقت خود ارائه نموده است دعوی وی مردود اعلام می شود. » [۲۰] در پاسخ به این پیشنهاد در عدم استعمال این اصطلاح باید گفت که « محکمه پسند بودن » متضمن و دربردارنده ی مشروع بودن دلیل، ایقان وجدان دادرس [صرف نظر از اینکه رسیدگی کننده به ادله چه کسی باشد]، استواری آن و ... می باشد یعنی هر امری که عقلاً و عادتاً قابلیت پذیرش را دارا باشد .

با این ترتیب دلیل در لسان قانون معنی محدودی دارد و امری است که کاربرد آن در دادگاه است و زمان ظهور و تجلی آن زمان طرح دعوی و دفاع است . در یک معنی وسیع دلیل حافظ و نگهدارنده ی حق شناخته می شود اعم از اینکه دعوایی مطرح و از دلیل استناد شود و یا نشود. [۲۱]

۲- این تعریف جامع افراد نیست زیرا آمده است « برای اثبات دعوی یا دفاع از آن »؛ حال آنکه «دلیل» در امور غیر ترافعی و امور حسبی نیز مورد استفاده قرار می گیرد . [۲۲]

۳- در این تعریف دلیل را منحصرأ مستند اصحاب دعوی قرار داده است حال آنکه از نظر حقوقی ضرورتی به اینکه الزاماً و به طور انحصاری مورد استفاده و استناد اصحاب دعوی باشد نیست [۲۳] ای بسا ممکن است بدون وجود ادعایی نسبت به یکدیگر نیز مورد استناد و استفاده قرار گیرد . مانند کسی به شهرداری مراجعه و دلیل مالکیت ابراز می دارد یا کسی که به پلیس گواهینامه ارائه می کند و یا دانشجویی کارت ورود به دانشگاه ارائه می دهد و یا کسی که برای سوار شدن به هواپیما بلیط خود را نشان می دهد . همه ی این موارد نیز نوعی دلالت و ارشاد و راهنمایی در خود دارد . [۲۴]

البته اینکه دکتر عظیمی می گویند «... از نظر حقوقی ضرورتی به اینکه الزاماً و به طور انحصاری مورد استفاده و استناد اصحاب دعوی باشد نیست » می بایستی گفت که از نظر حقوقی ضرورتی به اینکه دلیل الزاماً و به طور انحصاری مورد استفاده و استناد اصحاب دعوی قرار نگیرد نیز وجود ندارد .

۴- اگر علم قاضی را یکی از ادله بدانیم با توجه به مفهوم آن اعم از اینکه آن را به عنوان دلیل وارد بر سایر ادله بشناسیم یا اینکه به عنوان دلیلی مستقل، در هر حال با تعریف دلیل در ماده ی ۱۹۴ ق.آ.د.م سازگار نیست . [۲۵]

البته اینکه مؤلف مذکور می گویند «... علم قاضی ... به عنوان دلیلی مستقل ... » بنظر می رسد که علم قاضی علم مستقلی نباشد چرا که به قول پاره ای از فقها و حقوقدانان از جمله خودشان [۲۶]: «... این نوع علم قاضی

را علم حصولی یا علم حاصل از ادله گویند» که این خود بیانگر احتمال وابسته بودن علم قاضی به سایر ادله است که هسته ی اولیه ی مستقلی نداشته و به صراحت خود مؤلف علم قاضی می تواند حاصل از ادله نیز باشد .

۵- در ماده ی ۱۹۴ آ.د.م آمده است : «...که اصحاب دعوی برای اثبات دعوی یا دفاع از دعوی...» حال آنکه به موجب قانون ، قاضی [۲۷] در امور حسبی با استناد ماده ۱۴ قانون امور حسبی « دادرسی هرگونه بازجویی و اقدامی که برای اثبات قضیه لازم است به عمل می آورد ، هرچند درخواستی نسبت به آن نشده باشد و در تمام مواقع رسیدگی می تواند دلایلی که مورد استناد واقع می شود را قبول نماید . » [۲۸]

۶- به استناد ماده ۶۵ ق.آ.د.ک جهات قانونی برای شروع به تحقیقات و رسیدگی به قرار زیر است :

الف - شکایت شاکی .

ب - اعلام و اخبار ضابطین دادگستری یا اشخاصی که از قولشان اطمینان حاصل شود .

ج - جرایم مشهود در صورتی که قاضی ناظر وقوع آن باشد .

د - اظهار و اقرار متهم .

به استناد ماده ۱۴۸ ق.آ.د.ک : « قاضی ، اشخاصی را که به تشخیص خود یابه معرفی شاکی یا اعلام مقامات ذی ربط یا به تقاضای متهم برای روشن شدن اتهام لازم بداند ، برابر اصول مقرر احضار می نماید . » همچنین در جرائمی که جنبه ی [حق] الهی و یا جرائمی که تعدی به حقوق جامعه و یا مُخلّ نظم همگانی است اصحاب دعوی به مفهوم خاص آن وجود ندارد. [۲۹]

۷- در امر حقوقی نیز به استناد موادّ ۲۵۶ [۳۰] و ۲۵۹ [۳۱] ق.آ.د.م دادگاه می تواند رأساً قرار معاینه و تحقیق محلی و ارجاع امر به کارشناس [را] صادر نماید . [۳۲]

۸- در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ و ۱۳۷۹ ذکری از امارات به عنوان دلیل نشده بود . حال آنکه در ماده ی ۱۳۵۷ ق.م امارات جزء ادله ی اثبات دعوی محسوب گردیده است و در موادّ ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ ق.م [۳۳] احکام آن را بیان داشته است . [۳۴]

در پاسخ به این نقد مولف مذکور می بایستی گفت با وجود وارد بودن ایراد ایشان اما این نکته را بایستی در ذهن داشت که از آنجایی که هر یک از نظام های حقوقی از جهت طرح و بررسی قواعد اثبات ، رویکرد خاصی را اتخاذ داشته اند . مثلاً در کشورهایی همچون مصر ، ایران و فرانسه قواعد تعیین کننده (قواعد ماهوی) در ادله ی اثبات دعوی را در قانون مدنی و قواعد تضمین کننده (قواعد شکلی) در ادله ی اثبات دعوی را در قانون آیین

دادرسی مدنی شان آورده اند و به نظر می رسد مقنن آگاهانه ضرورتی جهت تضمین قواعد مذکور در مواد ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ را ندیده که مواد تضمین کننده ی آن (شکلی) را در قانون آیین دادرسی مدنی بیاورد .

همچنین از آنجائیکه از نظر تاریخی ، مبنای حقوق خصوصی و مادر سایر رشته هاست [۳۵] و در هر جا که حقوقدانان هر جا که در قوانین موضوعه به مشکلی برخوردند تأملی در قانون مدنی نیز می کنند و همچنین از آنجائیکه مواد مربوط به ادله ی اثبات دعوی حقوقی در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی مکمل و ستارالعیوب یکدیگرند می توان مصائب پیش رو را حل کرد .

۹- نظام دلیل اثباتی توسط هر شخصی که دلیل را مستند قرار داده یا به آن استناد نماید ، برای بعضی از دلایل مانند یادداشت های شخصی ، اعتباری قائل نیست و آن را رد می کند . زیرا اصولاً اطلاعات شخصی قاضی و همچنین وقتی ارکان واقعه با حضور اصحاب دعوی در جلسه ی دادرسی مطرح نشده باشد و یا استماع شهادت افراد با نقض اسرار شغلی و حرفه ای باشد ، قابل استناد نیست . با وجود این ، انواع دلیل برای احراز وقایع در شرایطی که بتواند قاضی را متقاعد سازد ، برای صدور حکم مقتضی ممکن است مورد حکم قرار گیرد . [۳۶] بنابراین دلیل در اصطلاح عبارتست از واسطه یا وسائلی که موجب حصول قناعت بر صحت امری می شود [۳۷] و در اصطلاح عرفی به چیزی گویند که امری را اثبات نماید و کلمه ی مصدر اثبات است یعنی، ثابت کردن یا برجا کردن و به ثبوت رسانیدن . [۳۸]

حال که از تمامی زوایا ، دلیل را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم در مطلب بعدی پس از ذکر حکایاتی راجع به « دلیل » و « قضاوت » ، در بحث بعدی به اثبات و ثبوت و مراحل آنها به تفصیل صحبت خواهیم کرد .

۱. زن زیبا و دلیل نیرومند او

«مردی از زنی زیبا برای پولی بستانکار بود ؛ پیش قاضی شکایت برد. قاضی به زن زیبا -خواننده پرونده- هوس کرد و به سود وی دادرسی را به پایان برد .

خواهان گفت : خداوند قاضی را نیک فرجام فرماید! دلیل و برگه ی من از روز روشن تر است .

قاضی پاسخ داد : خاموش ای دشمن خدا ! زیرا آفتاب از روز روشن تر است !!! برخیز و برو که تو را بر زن حقی نیست .

آن زن ، سپس به قاضی گفت : خدا تو را نیکویی دهادا که سستی مرا توان بخشیدی .

آن مرد خواهان گفت : نه! خدا تو را ای زن نیکویی دهد که نیرو و توان مرا سست گردانیدی !»

«گویند بازرگانی از شهرِ حِمص (سوریه) می گذشت. شنید که اذان گویی بر فراز گلدسته ی مسجد می گوید:»
گواهی می دهم که خدا یکی است و مردم حِمص گواهی می دهند که محمد (ص) فرستاده ی خداست.» آن
بازرگان گفت: به خدا سوی پیشنماز مسجد درآیم و از او بپرسیم. او به مسجد آمد و دید که پیش نماز با یک پا به
نماز ایستاده است و پای دیگرش را که به نجاست آلوده شده است بیرون نگهداشته است. بازرگان سوی محتسب
آمد تا او را از این ماجرا خبر کند. به جست و جوی محتسب برآمد. به او گفتند که محتسب در مسجد است و باده
می فروشد! بازرگان به مسجد آمد و محتسب را دید که نشسته است و روی دامانش قرآنی است و پیش رویش
بادیه ای پر از شراب. محتسب برای مردم به قرآن سوگند می خورد که این باده ناب است و بی غش. مردم هجوم
می آوردند و از محتسب شراب می خریدند. بازرگان که بسیار شگفت زده شده بود با خود گفت به خدا سوی
قاضی خواهیم رفت و او را از آنچه می گذرد آگاه خواهیم ساخت. به در خانه ی قاضی آمد و حلقه ی در کوفت. در
باز شد. ناگاه، آن بازرگان دید که قاضی به پیش خوابیده است و بر آن پسر بچه سوار است و کار زشت می کند.
بازرگان بانگ برآورد: خدا شهرِ حِمص را واژگون فرماید! قاضی پرسید: چرا چنین می گویی؟ بازرگان آنچه را
دیده بود برای قاضی باز گفت. قاضی گفت: ای نادان! درباره ی آن اذان گویی باید بگوییم که اذان گوی ما بیمار
شده است؛ ما هم به جای او یک یهودی خوش خوان را برای اذان گفتن به مزد گرفتیم. اما درباره ی پیش نماز،
چون هنگام نماز آمد، پیش نماز شتابان بیرون آمد و در میانه ی راه پایش آلوده شد و چون وقت تنگ بود و نماز
قضا می شد، از این رو به نماز ایستاد و آن پای آلوده را از نماز بیرون نهاد و با یک پا به نماز ایستاد و چون نماز
پایان یافت آن را شست. و اما محتسب، تنها موقوفه ی این مسجد تاکستان و انگوری است که خوردنی نیست و
آن را می فشردند و باده می سازند؛ محتسب شراب آن را می فروشد و پولش را خرج کارهای ساختمانی و هزینه
های مسجد می کند. و اما پسر بچه ای که دیدی، پدر آن کودک مرده است و مال هنگفتی به جا گذاشته است. آن
کودک محجور بود و اکنون بزرگ شده است. پیش من گروهی گواهی داده اند که این کودک بالغ شده است. من
خواستم او را ببازم. آن بازرگان از شهر بیرون آمد و گفت هیچگاه بدان شهر باز نخواهم گشت [۳۹]

اثبات و ثبوت؛ مراحل حق :

مراحل حق عبارتند از: مرحله ی ثبوت و مرحله ی اثبات .

از آنجائیکه اثبات و ثبوت مراحل « حق » هستند و هر حقی نیازمند اثبات یا داشتن سابقه ی دارا بودن آن است
ضرورت بررسی بیشتر آن احساس می شود :

واژه ی « حق » [۴۰] معانی گوناگونی دارد. پایدار، پدیدآورنده، راست، واجب، عدل و ... از معانی حق است.

چنانچه که می بینیم، در همگی این واژگان مفهوم ثبات و پایداری نهفته است. [۴۱]

«به دست دادن تعریفی خرسندانه از حق کار آسانی نیست. از دیرباز، حقوقدانان در بیان این که حق چیست همداستانی نداشته اند. بر همین پایه است که بعضی از حقوقدانان، و سرآمد آنان «لئن دوگی» [۴۲] حقوقدان فرانسوی، اندیشه‌ی حق را به انکار نشسته اند زیرا، از دیدگاه آنان ارائه‌ی تعریفی خرسندانه از حق که بتواند پرده از سرشت و گوهر حقیقی این اندیشه بردارد، ناشدنی است.» [۴۳]

«ژان دابن [۴۴] حقوقدان بلژیکی، حق را وابستگی [۴۵] و چیرگی [۴۶] تعریف می‌کند. از دیدگاه این حقوقدان، هر حقی تعلق و وابستگی شخص را به مال یا بهایی معین در پی دارد؛ چنانچه می‌گویند این مال از آن اوست یا به او ویژگی دارد. از سوی دیگر، هنگامی که چیزی به شخصی تعلق گیرد، آن شخص می‌تواند بر آن چیز چیرگی، تسلط و اختیار پیدا کند، یعنی می‌تواند آن را به چنگ آورد. این عنصر در پی عنصر نخست، یعنی تعلق پدید می‌آید و از آن جداشدنی نیست. به سبب همین وابستگی و چیرگی یا تعلق و تسلط است که قانون از حق پشتیبانی می‌کند و هر شخصی می‌تواند برای گرفتن حق خود یا دفاع از آن در مراجع قضایی طرح دعوا [۴۷] کند. پیداست تا حق مورد تهدید قرار نگیرد و همچنان درخور احترام بماند، نیازی به طرح دعوا نیست.

بر پایه‌ی دیدگاه دابن، حق را می‌توان امتیازی [۴۸] دانست که قانون به شخص می‌دهد و از رهگذر قانونی از آن پشتیبانی می‌کند. شخص به سبب این حمایت بصورت دارنده (مالک) و یا شاینده (مستحق) بر مالی که از آن او دانسته اند، تسلط و چیرگی می‌یابد و در آن تصرف می‌نماید.» [۴۹]

برای تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق برای هرکس امتیازهایی در برابر دیگران می‌شناسد و توان خاصی به او می‌بخشد. این امتیاز و توانایی را «حق» می‌نامند. [۵۰] حق را معمولاً نقطه مقابل تکلیف می‌دانند اما این بدان معنا نیست که همیشه این رابطه‌ی دوطرفه وجود داشته باشد.

ذی‌حق بودن مفهوم عام تری از ذی‌نفع بودن دارد. مثلاً طبق ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی [۵۱] «نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوبین است». البته طبق ماده ۲ قانون آ.د.م.ج: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.» بنابراین ذی‌نفع بودن شخص از برای رسیدگی به دعوای اقامه شده از اهمیت حیاتی برخوردار است. در حقوق ما هر چند قانونگذار بیشتر از «ذی‌نفع بودن» استفاده کرده اما راجع به کمتر کسی درصدد تشریح وجوه افتراق بین «ذی‌نفع بودن» و «ذی‌حق بودن» شده است اما می‌توان گفت که رابطه‌ی بین این دو «رابطه عموم خصوص مطلق» است زیرا «ذی‌نفع بودن» مقدمه‌ی طرح دعوای حقوقی است.

البته بعضی از حقوقدانان از جمله هرینگ [۵۲] حقوقدان آلمانی «دلیل ارزش دهنده و یا تکمیل کننده‌ی حق بشمار می‌رود» [۵۳] چرا که برای بهره‌مندی از حق مشروع و قانونی، صرف وجود آن کفایت نمی‌کند بلکه در حالت عادی برای استفاده از حق مشروع و قانونی مصاحبت و همراهی آن با دلیل ضروری است تا قابلیت اثبات را دارا باشد و بتوان از دادرسی برای احقاق حق استمداد طلبید. بنابراین همانگونه که در مباحث آتی خواهد آمد: «

دلیل از ادات و لوازم حق است . »

اهمیت شناخت ، تفکیک و آثار این دو مرحله از یکدیگر بر هیچکس پوشیده و مخفی نیست زیرا هر یک از این دو مرحله بار حقوقی خاص و ویژه ی خود را بر حق می نمایاند .

اگر کسی فی الواقع نسبت به چیزی یا شخصی حقی داشته باشد و نتواند آن را به اثبات برساند گویی هیچ حقی بر آن ندارد زیرا از نظر قانون کسی را می توان مُحق دانست که در صورت بروز اختلاف با دیگری ، احقاقِ حق وی بر آن بر حسب قانون به اثبات رسیده باشد .

همانگونه که از تعریف « مال » بر می آید مال عبارت از چیزی است که از طرف صاحب آن طبیعتاً علقه و پیوندی ناگسستنی وجود دارد .

مدت ها پس از یکی از جنگها، حضرت امیرالمومنین علی (ع) زره گمشده شان را در دست مرد یهودی یافتند . حضرت زره را مطالبه نمودند ولی مرد یهودی منکر قضیه شد. آن حضرت از آنجائیکه معتقد به ضرورت وجود دادگستری بودند نزد قاضی رفته و طرح دعوی نمودند . قاضی با وجودیکه از طرف آن حضرت منصوب گشته بود با علم به جایگاه عدل و مساوات نزد علی (ع) آیین دادرسی اسلامی را در پیش گرفته و از حضرت مطالبه ی بیّنه (= شاهد) کردند. حضرت در مقام مدعی نتوانستند این مطالبه را استجابت نمایند و قاضی حکم بر بی حقی حضرت نسبت به مدعی به را صدر نمودند .

بنابراین وجود حق در مرحله ثبوت ملازمه ای با حق در مرحله اثبات ندارد و با مطالعه در حقوق می توان یک سری حقوق را یافت که ثبوتاً وجود دارند ولی ممکن است قابلیت اثبات را دارا نباشند .

بنابراین در صورتی که کسی حَقش تضییع یا انکار و یا غیرمحترم شمرده شود باید با توسل به دلیل آن را ثابت کند وگرنه همانطور که پیشتر گفته شد با وجود اینکه در مرحله ی ثبوت ، ذی الحق است اما در مرحله ی اثبات ذی الحق شناخته نمی شود و مانند این است که اصلاً حقی ندارد .

۱. اثبات :

الف : در لغت :

اثبات واژه ای عربی و مصدر باب افعال است که مصدر متعدّی بوده و به معنی ثابت گردانیدن و پابرجا کردن بوده و جمع ثبت می باشد و از نظر لغوی به معنای ثابت گردانیدن ، پابرجا کردن ، ثابت کردن وجود امری ، حکم کردن به ثبوت چیزی ، ایجاب ، مقابل نفی ، تحقّق چیزی در مرحله ی استدلال و بیان ، مقابل ثبوت که تحقّق در مرحله ی داخلی و خارجی است . [۵۴] مصدر آن در فارسی «اثبات کردن» است [۵۵] .

ب: در ادبیات پارسی :

در ادبیات پارسی بارها و بارها از واژه ی « اثبات » استفاده شده از آن جمله :

... « من در هیچ کتاب هیچ سخن نگفته ام که نه به برهان قاطعی اثبات توانم کرد با هر که فهم دارد و از بیماری
عناد و حسد خالی باشد » ... ۵۶]

« از او پرسیدند که همان روز چرا نگفتی ؟ گفت: به یک گواه حکم ثابت نشدی ». [۵۷]

ج: در علم مدیریت :

در علم مدیریت از اثبات به عنوان یکی از مراحل فرآیند خلاقیت پس از آمادگی ، نهفتگی و اشراق یاد می کند .
در این مرحله فرد خلاق آنچه را که به دست آورده است اعم از اختراع ، اکتشاف یا نظریه ای تازه ارزیابی می کند
، شواهد آن را دوباره می سنجد و آن را از نظر منطقی آزمایش می کند. در واقع اهمیت و ارزش کار نو با بازبینی
در این مرحله روشن می شود. بعضی مواقع در این مرحله ممکن است اثر نو کاملاً تغییر کند یا تصحیح شود تا
نتایج بهتری در بر داشته باشد. [۵۸] مدیری ممکن است راه حلی را که درباره ی مسئله ای یافته است به اطلاع
رئیس خود برساند. اگر رئیس نظر وی را تصویب کند ، عمل اثبات انجام شده است و مدیر می تواند راه حل
موردنظر را اجرا کند. اگر پیشنهاد او پذیرفته نشود ممکن است مدیر مجبور شود برای پیدا کردن نظرها و راه حل
های جدید جستجوی خود را ادامه دهد ، یا نویسنده باید کار خود را برای تأیید به ویراستاران (= ویرایش گر ها)
تحویل دهد. هر یک از این بررسی ها نوعی « اثبات » است. [۵۹]

د: در عرفان و تصوف :

در تصوف هم به معنی ثابت کردن اوصاف قلوب و یا ثابت کردن اسرار است . از نظر تجویدی هم از اقسام نه گانه
ی وقف مستعمل است که در مورد وقف حرکت را ثابت نگهدارند و به سکون تبدیل نکنند. [۶۰]

ه: در تاریخ :

در تاریخ فرهنگ اسلام (تاریخ حقوق) ثبت نام رزمیان و غیر رزمیان بود و در دیوان عطا (= دیوان لشکر) و یا
در پرسنل حقوق بگیران دیگر (= مرتزقه) [۶۱] .

و: در فلسفه :

از نظر فلسفی به معنای ثابت کردن وجود امری، حکم کردن به چیزی است؛ مقابل نفی است: «اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.» از نظر فلسفی - اصولی هم تحقق شیء است در مرحله ی استدلال و بیان؛ مقابل ثبوت که تحقق در مرحله ی داخلی و خارجی است. [۶۲]

اگر به آثار و نوشته‌های حکمای پیشین نظر افکنیم، خواهیم دید که در استدلال‌ها و استنتاج‌های آنان شیوه‌ها یکسان و یکرنگ نیست، بلکه تفاوت‌هایی در بین است. به نظر می‌رسد حکمای مسلمان در «مسأله ی توجیه» از روش واحدی تبعیت نکرده‌اند. نوشتار حاضر فرض را بر این قرار داده است که حکمت سینوی و حکمت صدرائی در رابطه با مسأله توجیه، شیوه ترکیبی دارند. یعنی در هر دو گرایش از دو روش مبنایگروی و انسجام‌گروی استفاده شده است. البته در یکی شیوه انسجام کم‌تر و شیوه مبنایگروی بیش‌تر و در دیگری بالعکس .

گفتنی است که مسأله صدق و نیز توجیه دو مقام دارد: مقام تعریف و مقام ملاک و یا مقام ثبوت و اثبات. تعریف ناظر به مقام ثبوت است و ملاک ناظر به مقام اثبات. صرف دانستن تعریف، در تعیین مصداق کاربرد ندارد. مشخص کردن مصداق، نیازمند ارائه ملاک است و هر دو با یکدیگر می‌توانند شرایط لازم و کافی را برای اتمام مبحث صدق و توجیه فراهم آورند .

آنچه در اینجا مورد نظر است، مقام تعریف و عالم ثبوت نیست، بلکه غرض اثبات این نکته است که حکما و اندیشمندان اسلامی جهت اثبات دعاوی خود تنها استناد به یک سلسله مبانی خاص را کافی نمی‌دانند، بلکه از شیوه یا شیوه‌های دیگری برای اعتبار بخشیدن و اثبات مدعیات خود بهره می‌برند .

اصل انسجام یکی از این شیوه‌هاست که در بسیاری موارد خواسته یا ناخواسته، وسیله‌ای برای تأیید و اثبات قرار گرفته است. به دیگر سخن، ملاک ثبوتی تعریف حقیقت و صدق نزد حکمای اسلامی چنین است: «الحقیقه عبارة من المعرفة التي تطابق الواقع.» [۶۳]

بنابراین معرفتی که منطبق بر واقع باشد، حقیقت و صدق است و الا کذب خواهد بود. از این رو مناط ثبوتی نزد فلاسفه، عبارت است از: مطابقت معرفت، گزاره و قضیه با نفس الامر، ولی این به تنهایی برای کشف حقیقت در قضایای جزئی کافی نیست، بلکه نیازمند ملاک است .

برای اینکه بدانیم قضیه‌ای صادق یا موجه است، غیر از تعریف صدق به ملاک اثباتی آن نیز نیازمندیم. یکی از ملاک‌های اثباتی برای کشف حقیقت، بداهت قضیه است. به عبارت دیگر اگر قضیه‌ای بدیهی باشد، صادق خواهد بود .

پس براساس این تعریف، آن قضیه‌ای صادق است که با واقع مطابق باشد و آنچه ما را برای کشف مطابقت یک قضیه با واقع یاری می‌دهد، بداهت آن است. بداهت، طریق کشف حقیقت است. از آن‌جا که همه قضایا بدیهی نیستند، بلکه بخش عظیمی از تصدیقات نظری‌اند، در نتیجه قضایای نظری، در اتصاف خود به صدق و مطابقت، وام‌دار بدیهیاتند. بنابراین اگر گزاره‌ای بدیهی یا منتهی به بدیهی بود، ضمان صدق خواهد داشت. بدین ترتیب دهلیز بدیهیات است که ما را به سرای حقیقت می‌برد و آفتاب صدق و حقیقت، از راه علوم بدیهی به ذهن انسان می‌تابد. [۶۴]

ز: در فقه:

در فقه، اثبات در برابر ثبوت بکار می‌رود: اولی مرحله‌ی وجود ذهنی است، دومی مرحله‌ی وجود خارجی. [۶۵] اثبات کردن نیز به معنای ثابت کردن و تصدیق کردن آمده است بلحاظ فقهی مرحله‌ی علم به چیزی را مرحله‌ی اثبات آن می‌نامند. [۶۶]

ح: در حقوق و اندیشه‌های حقوقی:

برای استفاده از حق وجود آن کافی نیست. اگر حق همراه با دلیل نباشد و اثبات نرسد، اجرای آن منوط به میل بدهکار می‌شود و نمی‌توان از نیروی دولت در این راه یاری خواست. چه بسا حقوقی که به دلیل بی‌تجربگی یا حُسن نیت صاحب آن از بین می‌رود و چه بسیارند کسانی که چون وسیله‌ی اثبات حق خود را ندارند، یا از دادخواهی منصرف می‌شوند یا دعوا را می‌بازند و به جبران خسارت متجاوز نیز محکوم می‌شوند.

آوردن دلیل به طور معمول وقتی ضرورت پیدا می‌کند که وجود حق انکار شده و دعوی به جریان افتاده است. با وجود این، نباید چنین پنداشت که دلیل تنها در اثبات یا دفاع از دعوی به کار می‌آید. اجرای حق در روابط اجتماعی با آوردن دلیل بستگی دارد، هر چند که این روابط به صورت دعوی در دادگاه مطرح نشده باشد. کسی که می‌خواهد زمینی را بفروشد باید برای اثبات مالکیت خود به سردفتر [۶۷] و خریدار دلیل بدهد. مردی که مایل به ازدواج است می‌بایستی ثابت کند که به سن بلوغ رسیده است. شخصی که درخواست ثبت ملکی را به نام خود دارد، باید ثابت کند که متصرف ملک است. گذشته از اینها، گاه دلیل از لوازم حق است؛ چنان که طلاق در صورتی موثر است که نزد دو شاهد عادل انجام شود، یا انتقال املاک جز با سند رسمی و ثبت در دفتر مخصوص امکان ندارد. [۶۸]

اثبات از نظر حقوقی عبارت از اقامه دلیل نزد قاضی به طریقی که قانون آن را معین نموده است.

«الاثبات - بمعناه القانوني - هو اقامه الدليل امام القضاء بالطرق التي حددها القانون ، على وجود واقعه قانونيه ترتب آثارها» [۶۹] یعنی اثبات به معنای قانونی عبارت است از اقامه ی دلیل نزد قاضی به شیوه و روشی که قانون مقرر کرده است. بنابر وجود واقعیت قانونی که آثاری بر آن مترتب شده است .

اثبات در علم حقوق ، اقامه ی دلیل است بر مورد دعوی به منظور اطلاع یافتن از آن . [۷۰] در مرحله ی اثبات ، هدف اندیشه راه یافتن به واقع و شناخت حق از راه توسل به رویدادی است که آثار حقوقی مطلوبی را دارد ، خواه رویداد موضوع تردید حکم باشد یا واقعه ای مادی. در این مرحله ، محقق با ابزارهای رسیدن به واقع روبه روست ؛ پدیده هایی که ارزش آنها ذاتی نیست و تنها از این جهت اعتبار دارد که دلیل راه به واقع و نمایانگر رویدادی است که اثر مطلوب حقوقی را به همراه دارد ؛ همچون مشعل هایی که روشنگر و راهنما است تا عقل راه خود را باز یابد، یا نشانه هایی که مسیر حرکت عقل به سوی واقع را معین می کند. بی گمان ، در دادگاه قضایی آنچه نیاز به اثبات دارد و بر دوش مدعی است « وقایع خارجی » است نه حکم قانون که جستجو و احراز آن با دادرس است ، ولی ، این تقسیم در نظریه ی کلی مرحله ی اثبات و ثبوت اثری ندارد و موضوع آن دو می تواند اصل حکم باشد یا محل اجرای آن (رویداد خارجی) . با وجود این ، ارتباط و پیوند میان این دو مرحله چندان نزدیک و محکم است که تمیز قاطع آنها در ذهن دشوار است و گاه متخصصان را به دودلی و تردید می اندازد . [۷۱]

حقیقی عینی وجود خود را دارند چه ما از آنها آگاه باشیم چه نباشیم؛ وجود هر چیز مرحله ی ثبوت آن است ؛ علم به چیزها (مادی یا معنوی) (مرحله ی اثبات است خواه آن علم ، عاری از خطا باشد) = اثبات مطابق ثبوت (یا عاری از خطا باشد) = اثبات مخالف با ثبوت [۷۲]) مانند اینکه مدعی طلبی ، به جهت فقد دلیل ، محکوم به بی حقی شود ولی در واقع طلبکار باشد ؛ او اثباتاً بی حق است ولی ثبوتاً ذی حق است . [۷۳] مثلاً اقرار هر چند به ظاهر ، جنبه ی اثباتی دارد و کاشف به نظر می رسد اما در عمل از آن ، طوری استفاده می شود که جنبه ی ظاهر اثباتی دارد و باطن ثبوتی ، یعنی اگر ظاهراً خبر از تعهد خود می دهند ولی ممکن است در واقع ، تعهدی موجود نباشد و ظاهر اقرار ، با باطن آن ، وفق ندهد ، یعنی به ظاهر جنبه ی اعلامی دارد ولی در واقع ، جنبه ی تأسیسی دارد و از موجبات بروز تعهدات است. [۷۴]

اگر یک ایقاع ، موجب پیدایش اثر حقوقی گردد و آن اثر را به وجود آورد و حال آنکه قبلاً وجود نداشته است این ایقاع را با استفاده از استعمالات حقوقدانان قدیم خود « ایقاع اثبات » می توانیم بنامیم . اثبات [همانطور که پیشتر گفته شد] به معنی ایجاد کردن است . نظر اینکه اینگونه ایقاعات ، منشاء پیدایش و ایجاد اثر یا آثار حقوقی می شوند ، آنها را باید « ایقاع اثبات » خواند . مانند وصیت تملیکی که با توجه به ماده ۸۳۳ ق.م.ا از ایقاعات است و یک ایقاع اثبات است . شفعه نیز ایقاع اثبات است . ایجاب در عقد غائبین ، ایقاع إسقاط نیست زیرا اثر حقوقی موجودی را معدوم نمی کند. [۷۵]

اثبات که در ترکیب حقوقی « ادله ی اثبات دعوی » آمده است ، منظور از آن ، اینست که مورد ادعاء ، یعنی حقی

که مطالبه می شود ، نظر به اینکه مطالبه ی آن ، با دعوی انجام می شود و یکی از طرفین دعوی ، شخصی است که منکر نام دارد [یعنی خواننده] ، پس ، حق و در واقع ، دعوی باید اثبات شود . بطوری که حق که در نظر صاحب آن (مدعی = خواهان) وجود دارد و در ثبوت و تحقق است ، در دادگاه باید این ثبوت و تحقق به اثبات برسد . چرا که دادگاه و شخص منکر (مدعی علیه = خواننده) ، اصل را بر برائت اشخاص از عهده داری حق می دانند و چون خواهان ، خلاف این اصل را می گوید ، پس ، باید ادعای خود و وجود حقی را که مدعی وجود و مطالبه ی آن است و نیز دلایل اثبات دعوای خود را ، اثبات نماید . اصل برائت [۷۶] را ماده ی ۱۹۷ آیین دادرسی مدنی بیان می دارد . به موجب این ماده : « اصل ، برائت است [۷۷] . بنابراین ، اگر کسی مدعی [۷۸] حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات [۷۹] ، کند در غیر این صورت ، با سوگند خواننده حکم برائت [۸۰] صادر خواهد شد . » [۸۱]

بدین ترتیب باید پذیرفت که ، نه تنها هر کاوش عملی آمیزه ای از مرحله ی ثبوت و اثبات است ، هر کدام از این دو وصف چهره نسبی و اعتباری دارد : یعنی احتمال دارد کاوشی به یک اعتبار در مرحله ی ثبوت و به اعتباری دیگر در مرحله ی اثبات باشد . [۸۲]

در آیین دادرسی اقامه دلیل بر مورد ادعا برای ترتب آثار قانونی آن بر آن تعریف شده است . وقتی در بحث و مقوله ای اختلاف حادث می گردد ، اثبات وسیله ی خروج انسان از حالت شک و تردید است . [۸۳]

کسی که بر دیگری ادعای حقی می کند ، مدعی است که چنین حقی در واقع موجود است و چنانچه طرف منکر آن گردد ، هرگاه او دلیلی داشته باشد می تواند در دادگاه اقامه ی دعوی نماید و آن را اثبات کند و آلا وجود آن حق بر دادگاه پنهان می ماند و ناچار است مدعی را به عدم اثبات دعوی محکوم نماید ، همچنانی که ممکن است مدعی بدون آنکه حقی در واقع داشته باشد بر دیگری اقامه ی دعوی نماید و به وسیله ادله ، وجود آن را بر دادگاه بنمایاند و دادگاه طرف را محکوم کند . مثلاً کسی که سه قطعه قالی خود را در موقع حریق نزد همسایه امانت گذارده و سپس دریافت داشته است ، چنانچه دعوی اقامه کند و آن را بخواهد و گواهان بر امانت گذاردن آن ابراز دارد ، و همسایه دلیل بر رد آن نداشته باشد ، دادگاه او را به دادن سه قطعه قالی به مدعی می نماید با آنکه چنین حقی را ندارد . [۸۴] یکی از مؤلفین حقوقی بدین نتیجه رسیده که « : از راه تمیز وصف ماهوی و تشریفات بودن حکم نیز نمی توان معیار قاطعی برای تشخیص مرحله ی ثبوت یا اثبات به دست داد و همین امر گره تمیز آن دو مرحله را کورتر می کند . » [۸۵]

و : در آراء وحدت رویه :

برای نمونه

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد اعتبار قوانین مدنی و سایر قوانین حاکم در مورد اثبات مالکیت اشخاص در نقاطی که اصلاحات ارضی انجام نشده است .

رأی وحدت رویه شماره ۶۰۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (اصلاحات ارضی) (صفحه ۱۰۶۵)

بسم تعالی

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور

احتراماً معروض می‌دارد: رییس محترم دادگستری شهرستان بابل طی نامه

شماره ۹۱۲/۱ - ۱۳/۱۲/۱۳۷۳ با پیوست نمودن نامه شماره ۹۸۱ - ۴/۱۲/۷۳ آقای ایوب بهمنش وکیل دادگستری منضم به چهار نسخه فتوکپی آراء صادره از شعب ۶، ۱۷ و ۱۳ دیوان عالی کشور مبنی بر تشتت آراء یادشده تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور و ایجاد وحدت رویه نموده است لذا به منظور طرح موضوع در هیأت عمومی و ایجاد وحدت رویه قضایی از چهار گزارش پیوست دو گزارش انتخاب و خلاصه آن را به شرح زیر به عرض می‌رساند :

۱ - به حکایت پرونده ۲۴/۷۸۲۰ - ۶ شعبه ششم دیوان عالی کشور :

در تاریخ ۱۳۷۰.۱۰.۱۹ آقای ایوب بهمنش وکیل دادگستری به وکالت از طرف آقای رحمت ادبی دادخواستی به طرفیت آقای علی اکبر دادشپور به خواسته خلع ید از یک قطعه زمین مزروعی شالی زاری به مساحت شش قفیز و دو دهنو و نیم در مزرعه کپر چا آدمل و قلع و نزع یک حلقه چاه احداث شده مقوم به یک صد هزار ریال به استناد نامه شماره ۱۴۹۸۹ - ۳/۱۱/۶۴ مرکز خدمات کشاورزی بابل و فتوکپی استشهادیه محلی و تحقیق و معاینه محل و تصویر اوراق بنچاق خرید زمین‌ها به دادگاه حقوقی ۲ بند پی تقدیم نموده و توضیح داده است که موکل وی مالک و صاحب نسق زراعی اصلاحات ارضی چند قطعه کوچک زمین شالیزاری در قریه آدمل می‌باشد خواننده زارع نصف کار زمین مورد خواسته متعلق به موکل بوده که آن را طبق عرف محل کشت و پس از وضع هزینه‌ها نصف محصول را بابت سهم مالک صاحب نسق به موکل تحویل و نصف دیگر را به عنوان زارع می‌برده است خواننده تا سال ۱۳۶۵ به ترتیب فوق عمل نموده ولی از سال فوق از پرداخت سهم موکل خودداری کرده و حاضر به خلع ید زمین نیز نشده است و علاوه بر این اقدام به حفر یک حلقه چاه جهت آبیاری زمین نموده است لهذا تقاضای رسیدگی و صدور حکم به شرح خواسته را نموده است و چون خواسته زائد بر حد نصاب دادگاه حقوقی ۲ بوده قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه حقوقی یک بابل صادر و پرونده در دادگاه مزبور به کلاسه ۷۱/۱۸۵ ثبت، و با وصول لایحه وکیل خواهان ضمن تشکیل جلسه و استماع اظهارات وکلای طرفین جهت احراز این که آیا زمین مورد

خواسته خواهان جزء کدام یک از پلاکهای فرعی مذکور است قرار ارجاع امر به کارشناس صادر، و کارشناس با قید قرعه انتخاب و قرار کارشناسی اجراء و کارشناس در نظریه خود اعلام نموده زمین مورد دعوی جزء پلاک فرعی ۸۸ قریه آدملا بوده و مساحت آن یک هکتار و در ید خوانده می باشد دادگاه وضعیت اجراء قوانین اصلاحات ارضی را از اداره کشاورزی بابل استعلام و پس از وصول پاسخ مبادرت به اصدار حکم نموده که خلاصه آن چنین است :

«با توجه به محتویات پرونده و مدافعات وکیل خوانده :

اولاً: اسناد عادی و بنچاقهای ابرازی خواهان دائر بر اثبات مالکیت در اجرای قانون اصلاحات ارضی فاقد اعتبار بوده و دیگر قابل استناد نمی باشد. ثانیاً: با توجه به نظریه هیأت کارشناسان منتخب، زمین مورد نزاع در هیچکدام از پلاکهای فرعی ۲۱ و ۲۶ و ۳۹ و ۶۰ اصلی ۵۴۷ بخش ۹ ثبتی املاک بابل قرار ندارد و به حکایت نامه شماره ۱۴۹۸۹ - ۱۳/۱۱/۶۴ از پلاکهای فرعی پلاک ۲۱ و ۲۶ دارای آمار است

ثالثاً: به حکایت نامه شماره ۶۴۴۶ - ۳/۸/۷۲ اداره کشاورزی بابل بین زارعین و مالکین قریه آدملا اختلاف پیرامون مسئله آماربرداری مراحل دوم و سوم موجود است به علت همین اختلاف و مغایرت آماری مأمورین وقت اصلاحات ارضی نتوانستند نسبت به اجرای قانون و صدور سند واگذاری اقدام نمایند. رابعاً تا زمانی که از طرف اداره مذکور در جهت اجرای کامل قانون اصلاحات ارضی و ماده واحده اصلاحی آن مصوب مجلس شورای اسلامی و نسق واقعی متصرفین مشخص نشده و رسماً سند واگذاری صادر نگردیده، امکان احراز مالکیت موجود نیست بنا به مراتب دادگاه دعوی خواهان را در وضعیت فعلی مسموع ندانسته و قرار رد آن را صادر و اعلام می نماید « این رأی مورد اعتراض وکیل خواهان واقع که با پاسخ وکیل تجدید نظر خوانده پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و شعبه ششم دیوان عالی کشور به شرح دادنامه شماره ۳۳۰/۶ مورخ ۵/۶/۷۳ چنین رأی می دهد :

بر قرار تجدید نظر خواسته این اشکال وارد است که دادگاه به اعتبار این که چون طبق گزارش اداره کشاورزی نسق زراعی زارعین مشخص نگردیده و سند واگذاری اراضی صادر نشده و اجمالاً این که مقررات اصلاحات ارضی به نحو کامل در محل مورد نزاع به موقع اجراء در نیامده و احراز مالکیت امکان پذیر نیست، قرار رد دعوی تجدید نظر خواه را صادر کرده است در حالی که عدم اجرای مقررات اصلاحات ارضی مانع رسیدگی به دعوی مطروحه نیست و دادگاه با استفاده از ماده ۳ از قانون آیین دادرسی مدنی می تواند با رسیدگی به ادله و اسناد طرفین و انجام تحقیقات لازمه و اعمال ماده ۲۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی و احراز حقانیت یکی از اصحاب دعوی حکم مقتضی صادر نماید. بنا « علیهذا قرار مذکور نقض و رسیدگی به ماهیت امر به همان دادگاه صادر کننده قرار محول می شود » .

۲ - حسب پرونده شماره ۵۲۹.۹ - ۷۳.۹.۱۵ شعبه هفدهم دیوان عالی کشور :

ابتداء آقای رحمت ادبی با وکالت آقای ایوب بهمنش وکیل دادگستری به طرفیت آقای ابوالقاسم ابوالقاسمی با

وکالت آقای محمدعلی اصغری دادخواستی به خواسته خلع ید از یک قطعه زمین به مساحت ۵ قفیز در مزرعه روکار آدملا و سه قفیز در مزرعه رنهادن آدملا و قلع و نزع یک حلقه چاه کم عمق حفر شده مقوم به مبلغ یکصد هزار ریال به دادگاه حقوقی ۲ بندپی تقدیم و به خلاصه اعلام کرده است خواننده دو قطعه زمین یکی به مساحت ۵ قفیز در مزرعه (روکار) دیگری به مساحت سه قفیز در مزرعه رنهادن قریه آدملا که به شرح مستندات متعلق و مورد نسق زراعی موکل می‌باشد را به‌عنوان نصفه کار در اختیار داشته و دارد، تا سال ۱۳۶۵ زمین را کشت و پس از وضع هزینه‌ها محصول را تقسیم می‌نمود. ولی از سال یاد شده از تحویل سهمی محصول موکل خودداری و تمام آن را خود می‌برد و حاضر به استرداد زمین نیز نمی‌باشد و اقدام به حفر یک حلقه چاه کم عمق نیز نموده نظر به این که با شرح فوق ید نامبرده ید غاصبانه تلقی می‌گردد تقاضای رسیدگی و صدور حکم به شرح دادخواست را نموده است که به علت این که خواسته‌زائد بر نصاب تشخیص گردیده با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده به دادگاه حقوقی یک بابل ارسال می‌گردد. پرونده در شعبه دوم دادگاه حقوقی یک‌مطرح و دادگاه مرقوم پس از تشکیل جلسه و استماع اظهارات وکلای طرفین دعوی و صدور قرار ارجاع امر به کارشناسی کارشناس که با مراجعه به پرونده‌های ثبتی و آماری قریه آدملا بندپی و بازدید از محل و ملاحظه نقشه ثبتی که پلاکهای فرعی منطقه در آن مشخص گردیده صریحاً به دادگاه اعلام دارد که قطعه زمین متصرفی در کدامیک از پلاکهای فرعی ۲۱ و ۲۶ و ۳۹ و ۵۴ و ۴۶ قرار دارد؟ ضمناً مساحت زمین با اندازه‌گیری ابعاد نیز معلوم گردد با ذاجرای قرار صادره و کسب نظر کارشناس به شرح مضبوط در پرونده و اعتراض وکیل خواننده به نظریه کارشناس و پذیرش اعتراض وکیل خواننده و ارجاع امر به هیأت کارشناسان رسمی و اجرای قرار و کسب نظر هیأت کارشناسان به شرح مضبوط در پرونده و استعلام از اداره کشاورزی و وصول پاسخ آن اداره، دادگاه پس از ختم رسیدگی به موجب دادنامه شماره ۵۴۸ - ۱۵/۱۰/۷۲ پس از ذکر مقدمه‌ای از جریان دعوی چنین رأی داده است: «باتوجه به مدافعات وکیل خواننده اولاً اسناد عادی و بنچاقهای ابرازی خواهان دائر بر اثبات مالکیت با اجرای قانون اصلاحات ارضی فاقد اعتبار بوده و دیگر قابل استناد نمی‌باشد.

ثانیاً: با توجه به نظریه کارشناس منتخب بدوی و هیأت کارشناسان، زمین مورد نزاع در هیچکدام از پلاکهای فرعی ۲۱ و ۲۶ متعلق به خواهان قرار ندارد بلکه در قسمتی از پلاک ۵۴ که در مالکیت خواننده است قرار گرفته حال آن که خواهان به حکایت‌نامه شماره ۱۴۹۸۹ - ۱۳/۱۱/۶۳ در پلاکهای ۲۱ و ۲۶ دارای آمار است.

ثالثاً: به حکایت‌نامه شماره ۶۴۴۶ - ۳/۸/۷۲ اداره کشاورزی بابل بین زارعین و مالکین قریه آدملا اختلاف پیرامون مسئله آماربرداری مراحل دوم و سوم موجود است و به علت همین اختلاف و مغایرت آماری مأمورین وقت اصلاحات ارضی نتوانسته‌اند نسبت به اجرای قانون و سند واگذاری اقدام نمایند

رابعاً: از طرف اداره مذکور در جهت اجرای کامل قانون اصلاحات ارضی و ماده واحده اصلاحی آن مصوب مجلس شورای اسلامی تا آمار و نسق واقعی متصرفین مشخص نشده و رسماً سند واگذاری صادر نشود امکان احراز مالکیت موجود نیست و بنا به مراتب دادگاه دعوی خواهان را در وضعیت فعلی مسموع ندانسته و قرار رد آن را

با تجدید نظر خواهی وکیل تجدید نظر خواه و پاسخ وکیل تجدید نظر خوانده پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و رسیدگی آن به شعبه ۱۷ دیوان عالی کشور ارجاع و شعبه مرقوم پس از بررسی چنین رأی داده است :

«اعتراض وکیل تجدید نظر خواه با توجه به محتویات پرونده و رسیدگی هایی که به عمل آمده وارد نیست و رأی دادگاه بنا به دلائل و جهات منعکس در آن و با عنایت به مرقومه شماره ۶۴۴۶ - ۲/۸/۷۲ اداره کشاورزی شهرستان بابل و با التفات به اوضاع و احوال قضیه نتیجتاً مغایرتی با موازین قانونی ندارد و بنا به مراتب با رد اعتراض، دادنامه مورد درخواست تجدید نظر ابرام می‌گردد. »

بنا به مراتب اشعاری دادگاه حقوقی یک بابل به لحاظ مشخص نبودن آمار و نسق زراعی واقعی متصرفین و عدم احراز مالکیت، دعوی خواهان را در وضعیت فعلی مسموع ندانسته و قرار رد آن را صادر نموده این قرار از طرف شعبه ۱۷ دیوان عالی کشور نتیجتاً ابرام گردیده و حال آن که در مورد مشابه شعبه ششم دیوان عالی کشور با این استدلال که دادگاه به اعتبار این که چون طبق گزارش اداره کشاورزی نسق زراعی زارعین مشخص نگردیده و سندواگذاری اراضی صادر نشده و اجمالاً این که مقررات اصلاحات ارضی به نحو کامل در محل مورد نزاع به موقع اجراء در نیامده و احراز مالکیت امکان پذیر نیست به رأی دادگاه حقوقی یک بابل ایراد کرده و اضافه نموده عدم اجرای مقررات اصلاحات ارضی مانع رسیدگی به دعوی مطروحه نیست و دادگاه با استناد از ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی می‌تواند با رسیدگی به ادله و اسناد طرفین و انجام تحقیقات لازمه و اعمال ماده ۲۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی و احراز حقانیت یکی از اصحاب دعوی حکم مقتضی صادر نماید و در نتیجه قرار مذکور را نقض نموده است .

علیهذا نظر به این که در موارد مشابه به شرح فوق از طرف شعب مرقوم رویه‌های مختلفی اتخاذ شده است به استناد قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب سال ۱۳۲۸ استدعای طرح موضوع را در هیأت عمومی به منظور اخذ رویه واحد قضایی دارد .

معاون اول قضایی دیوان عالی کشور - نیری

جلسه وحدت رویه

به تاریخ روز سه شنبه: ۱۵/۱۲/۱۳۷۴ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیت‌الله محمد محمدی گیلانی رییس دیوان عالی کشور با حضور جناب آقای مهدی ادیب‌رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسای و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور تشکیل گردید .

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب‌رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: « نظر به این که دادگاه حقوقی یک بابل در مورد دعوی خلع ید از یک قطعه زمین شالیزار، با مساحت معین و قلع و نزع یک حلقه چاه احداث شده در آن به استناد این که این محل از اراضی مزروعی و مشمول قانون اصلاحات ارضی بوده و به علت این که نسق زراعی آن روشن نبوده و سند واگذاری اراضی از طرف اصلاحات ارضی صادر نشده قرار رد دعوی خواهان را صادر نموده در حالی که دادگاه بایستی به استناد مقررات و قوانین موضوعه نسبت به دعوی مطروحه برابر اسناد و دلائل ابرازی طرفین رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید و عدم تعیین تکلیف زمین مورد ادعا از طرف اداره کشاورزی مانع از رسیدگی به دعوی مطروحه نمی‌باشد، بنا بر این رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر شده موجه بوده، معتقد به تأیید آن می‌باشم. » مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رأی داده‌اند .

رأی شماره: ۶۰۳ - ۱۵/۱۲/۱۳۷۴

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به این که در نقاطی که قانون اصلاحات ارضی به مورد اجراء گذاشته نشده علی‌الاصول قانون مدنی و یا قوانین دیگر در خصوص ارتباط با اثبات مالکیت معتبر و مجری است و دادگاه نمی‌تواند اسناد و مدارکی را که خواهان برای اثبات دعوی به آن تمسک جسته به این استدلال که (تا اجرای کامل قانون اصلاحات ارضی و مشخص شدن نسق واقعی متصرفین احراز مالکیت میسر نمی‌شود) نادیده گرفته دعوی را رد نماید. لذا رأی شعبه ششم دیوان عالی کشور که بر این اساس صادر گردیده موجه و مطابق با موازین قانونی است این رأی طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است. [۸۶]

ز : در فتاوی :

س ۱ - ملکی از مادرم به من به ارث رسیده که بین خود و برادرم تقسیم کردیم ، برادرم در سال گذشته فوت کرد. دو قطعه زمین اکنون متعلق به فرزندان برادرم می باشد. ولی دو ماه قبل پسر دایی ام اظهار داشت که مادر شما وصیت نمود که ملک را بعد از من وقف کنید. با اینکه سی و پنج سال است که این موضوع را نگفته و اجاره ی زمین را هم همیشه به برادرم می داد حتی خود برادرم هم برای یک بار اظهار نکرده که زمین وقف است و در تقسیم سهم وی قرار گرفته است و در تقسیم سهم وی قرار گرفته؛ نظر خود را در این زمینه بیان فرمائید .

پ ۱ - در فرض مذکور زمین محکوم به ملکیت است برای ورثه و تا دعوای وصیت به طریق شرعی ثابت نشود وقف کردن زمین لازم نیست. [۸۷]

ت ۱ -

س ۲ - در سال ۱۳۱۶ شمسی ملکی از پدرم به اینجانبه و برادرم به ارث رسیده ، در مدرکی که از آن زمان مانده چون سهم بنده کمی بیشتر از برادرم بوده قید شده که مبلغ ده و تومان و نیم باید به برادرم بدهم و این مبلغ به برادرم پرداخت شده ولی رسیدی نداریم چون برادرم رسید نداده حالا چون متأسفانه نه مادرم در قید حیات است و نه برادرم ، برادرزاده هایم اظهار طلب ملک می کنند. خواهشمندم بفرمایی اکنون چه مبلغی باید بپردازم؟ آیا همان ده تومان و نیم را یا بیشتر ؟

پ - بیش از مبلغی که در ضمن مصالحه قرارداد شده را حق ندارید و چنانچه شما مدعی پرداخت آن هستید باید شرعاً اثبات نمایید و اختلاف باید در محکمه ی شرعیّه حل شود یا به طوری با هم مصالحه نمایید. [۸۸]

س ۳ - جهیزیه زنی که در منزل شوهرش بوده و هر دو با هم در یک منزل زندگی می کردند ولی بعدها بین آنان مرافعه شده و خواسته اند جهیزیه ی زن را تحویل بگیرند بعضی از ارقام جهیزیه در خانه موجود نیست [و] زن می گوید شوهرم برده [است] و مرد هم می گوید زن و اقوام آن برده اند و هیچگونه شاهی در کار نیست. آیا مرد به صرف اینکه جهیزیه در خانه او بوده ضامن شناخته می شود یا خیر ؟

پ - ضامن نیست و ادعای زن باید ثبوت شرعی پیدا کند. [۸۹]

س ۴ - حدود هفتاد سال قبل شخصی به نام اکبر مسعود (معروف به صارم الدوله) [۹۰] مقدار زیادی از املاک و ابنیه ی متعلق به خود را وقف نموده که در همان زمان نیز به ثبت رسیده است. در وقفنامه قید گردیده که « عواید حاصله ی از موقوفات به مصرف پیشرفت آموزش و پرورش استان اصفهان و نشر معارف اسلامی برسد ، و تولیت موقوفه در هر زمان با استاندار وقت اصفهان باشد » در رژیم طاغوت بسیاری از اماکن متعلق به این موقوفه تصرف شده که پس از انقلاب مقداری از آنها بازگشته است ، ولی عده ای دیگر از متصرفین به عنوان اینکه واقف شاهزاده ی قاجار بوده و این اموال را به ستم تملک نموده تمکین نمی کنند. اینک با تقدیم وقفنامه ی موقوفه استدعا دارد نظر مبارک را مرقوم فرمایید تا تکلیف متولی معلوم گردد .

پ - در فرض سوال وقف مزبور محکوم به صحّت است ، و اگر مدّعی بر املاک و ابنیه ی مذکور پیدا شود باید آن را ثابت کند ، و پس از ثبوت اگر ورثه موجود است به آنها داده شود ، وگرنه با اذن فقیه به فقراء بدهند. [۹۱]

۲. ثبوت :

الف : بررسی لغوی :

ثبوت مصدر لازم ایستادن ، برجای ماندن ، استوار شدن ، استقرار یافتن ، پایدار ماندن و ثابت شدن است. همچنین اسم مصدر قرار ، استواری ، استقرار ، پایداری ، دوام و تحقّق. [۹۲]

ب : در مسائل شرعی :

ثبوت بر وزن فعول ، دارای یک مفهوم شرعی و یک مفهوم فقهی - حقوقی است :

از نظر شرعی ، اثبات مورد مرافعه و غیره (مانند رویت هلال) نزد حاکم شرعی را « ثبوت شرعی » می گویند [۹۳].

ج : در فلسفه :

در فلسفه اطلاق می شود به بدانچه که سلب جزیی از مفهومش نباشد . [۹۴]

د : در فقه ، حقوق و عرف :

از نظر فقهی - حقوقی ، ثبوت ناظر به مرحله ی واقعیت و نفس الامر و وجود اشیاء است صرف نظر از علم و جهل کسان . به ثبوت رسانیدن (= اثبات کردن) تعبیر درستی نیست . [۹۵] به عبارت دیگر صحّه گذاشتن بر حقّی که وجود دارد به طور یقینی .

اثبات را مدعی انجام میدهد ، ثبوت را محکمه و تشبیهت را حکم صادره . کسی که امر و کسی که امر وجودی را ادعا می کند بایستی آنرا اثبات کند و امر عدم نیاز به اثبات ندارد .

حقایق عینی وجود دارند چه ما بدانیم و چه ندانیم آنچه که وجود دارد در مرحله ی اثبات است و آنچه که معلوم ما است در مرحله ی اثبات است. از آنجا که خطا در علم ما ممکن است روی دهد پس علم ما (مرحله ی اثبات) گاه با واقع (= مرحله ی ثبوت) تفاوت پیدا می کند؛ یعنی مرحله ی اثبات، مخالف مرحله ی ثبوت است. جز در موارد محدود مذکور در قانون هر جا که ثبت سند معامله اجباری باشد تخلف از این تکلیف موجب عدم اعتبار سند می شود یعنی در مرحله ی اثبات (= سند معامله) با بطلان مواجه می شویم اما مرحله ی ثبوت به اعتبار خود باقی است یعنی معامله نافذ است و می توان با ادله ی دیگر (غیر از سند مذکور) آن معامله را احراز و اثبات کرد. مثلاً در عقد بیع، تسلیم ثبوتاً شرط صحّت است. [۹۶]

مرحله ی ثبوت و آن وجود واقعی حق است و مرحله ی اثبات و آن نمایاندن وجود آن در مرحله ی دادرسی می باشد. گاه دارنده ی حق (ذی حق) به وسیله ی ابراز دلیل وجود آن را به دادرس می نمایاند، یعنی اثبات میکند و گاه دیگر دلیل بر این امر ندارد و مانند کسی خواهد بود که اصلاً حقی ندارد. در این صورت با وجود حق در مرحله ی ثبوت، دارنده ی حق نمی تواند آن را اثبات کند. بالعکس گاه دیگر مدعی با نداشتن حق در واقع، ادله ای ابراز می دارد و می نمایاند که دارای حق است، در این صورت با نبودن حقی برای مدعی در مرحله ی ثبوت، مدعی، وجود آن را در دادگاه وانمود می کند و آن را اثبات می نماید. [۹۷]

در مرحله ی ثبوت، چنین فرض می شود که ارکان تحقق نهادی فراهم آمده است و در وقوع رویداد موضوع کاوش تردید نیست. در این مرحله، واقع را چنان که هست دریافته ایم و در پی تحلیل و تفسیر عناصر مادی و احکام آن هستیم تا نهاد حقوقی را، به عنوان مجموعه ای از روابط اجتماعی و قواعد محیط بر آن، دریابیم. [۹۸]

در مقام استدلال علمی هر جا که «مسئله ی ثبوتی»، مطرح باشد «استدلال اثباتی» خطا است و باید از آن پرهیز کرد. مثلاً بیعی روی داد و سبب خیار عیب پدیدار شد، مشتری اقدام به فسخ نکرد و اسقاط خیار عیب هم نکرد و امروز و فردا کرد؛ بایع هم از او نخواست که تصمیم خود را اظهار کند؛ آیا درنگ نابجای خریدار، مسقط حق خیار اوست؟

بعضی بجای اینکه پاسخ ماهوی (ثبوتی) به سوال مذکور بدهند پاسخ اثباتی داده و گفته اند: درنگ نابجای مشتری اماره ی اسقاط حق خیار است! [۹۹] مطلبی که در اینجا در تکمیل بحث دکتر لنگرودی قابل ذکر است، اینست که آیا اینکه در عرف کوچه و بازار (و حتی برخی از کتب تخصصی علوم دیگر!) زبانزد است که: «سکوت نشانه ی رضایت است» آیا این جایگاه حمایتی از سوی علم حقوق را داراست یا خیر؟

مطابق با قاعده معروف «السکوت فی مقامات بیان یجری البیان شرعاً فیکون من الکاشف الفعلی کالتقدير» سکوت در مقام بیان شرعاً جانشین بیان تلقی می گردد و به منزله کاشف فعلی مانند تقدير است؛ در فقه عامه بیان شده است و از موارد استثناء عدم حجیت سکوت است. این قاعده که از آن به عنوان «السکوت فی معرض

حاجه البیان « نیز یاد می کنند بر قاعده مشهور «قبیح تاخیر بیان به وقت حاجت» استوار است که بر اساس آن آنجا که قانونگذار سکوت نموده است، سکوت او را حمل بر معنایی می کنند که متناسب با آنچه که گفته است باشد، چرا که سکوت عاقل در این جایگاه موجب فوت مصلحتی از مصالح می شود. [۱۰۰]

البته در محاکم به موجب رأی شماره ۱۳۵۵ (۲۹/۱۰/۷۶) شعبه بیست دادگاه تجدید نظر استان تهران: «سکوت را نمی توان از مصادیق تشویق و ترغیب یا تسهیل تلقی کرد»، لذا فردی که نسبت به وقوع جرمی ساکت است و عکس العملی انجام نمی دهد تحت عنوان «معاونت در جرم» تحت تعقیب قرار نمی گیرد. ولی در عالم اعتبار و در حقوق اصل بر عدم رضا شخص ساکت است چون سکوت چیزی جز عدم نیست مگر موارد استثنایی که نمونه هایی از آنها را ذکر می کنیم:

۱- اشتراک جراید:

هرگاه شخصی جهت سهولت دستیابی به روزنامه، مجله و... مورد نظر مثلاً با بجه پیک های توزیع روزنامه ها قرارداد مدت داری راجع به اشتراک روزنامه مورد نظر به توافق برسند، شخص مشترک از دریافت روزنامه ای که مدت حق اشتراکش برای وی به پایان رسیده امتناع نورزیده و به این مسأله هم اعتراضی نداشته باشد، این سکوت و قبول روزنامه نشانه ی رضایت اوست.

۲- روابط موجر و مستأجر: دری کنیم:

ی از اشخاص ساکت است مگر موارد استثنایی (علم حقوق ار باطن ثبوتی، یعنی اگر ظاهراً خبر از تعهد خو

طبق ماده ی ۴۶۸ قانون مدنی: «در اجاره ی اشیاء مدت اجاره باید معین شود و الاً اجاره باطل است» از مفاد ماده ی ۴۶۸ بطلان اجاره ی دائمی استفاده [استدلال] می شود « ۱۰۱. [هرگاه شخص مستأجر پس از انقضای مدت مقرر ملک را پس از تخلیه ی آن به قبض موجر نداد و مذاکره ای هم بین طرفین راجع به موضوع انجام نشد این سکوت خود نشانگر رضایت طرفین بر ادامه ی عقد اجاره است.

«مستأجر پس از انقضاء مدت اجاره همچنین سראیدار (خادم) (کارگر) و به طور کلی هر امین دیگری که در صورت مطالبه ی مالک یا مأذون از طرف او یا کسی که حق مطالبه دارد از عین مستأجره یا از مال امانی رفع تصرف ننماید با رعایت بندهای زیر متصرف عدوانی محسوب می شود و مطابق مقررات این قانون [۱۰۲] با او رفتار خواهد شد:

۱- مستأجر در صورتی که اظهارنامه ی رسمی خلع ید حداقل یک ماه قبل از انقضای مدت اجاره ابلاغ شده باشد پس از انقضای مدت اجاره و الاً یک ماه پس از ابلاغ اظهارنامه ی رسمی.

۲- در مورد سایرین ده روز پس از ابلاغ اظهارنامه رسمی .

ابلاغ اظهارنامه رسمی فوق به وسیله دادگاه بخش یا شهرستان یا اداره ثبت اسناد یا دفتر اسناد رسمی و یا ژاندارمری محل به عمل می آید .

تبصره : در دعوی تخلیه ی عین مستأجره از طرف موجر در نقاطی که قانون روابط مالک [موجر] و مستأجر اجراء می شود و در دعوی تخلیه در معاملات رهنی و شرطی و یا حق استرداد و نیز در مواردی که بین صاحب مال و امین یا متصرف قرارداد و شرایط خاصی برای تخلیه یا استرداد باشد مقررات این ماده اجرا نخواهد شد . [۱۰۳]

۳- تقسیم ترکه :

«در صورتی که ورثه فقط مطابق صورت تحریر ترکه، ترکه و دیون را قبول کنند باید در ظرف مدت یک ماه از تاریخ فوت مورث، این مطلب را به دادگاه بخش اطلاع دهند در این صورت ورثه ملزمند که دیون متوفی را در حدود صورت ترکه بپردازند هر چند بعد از تنظیم صورت تحریر ترکه ادعای طلب شده باشد .» [۱۰۴] «اطلاع مذکور در صورتی مؤثر است که قبلاً ترکه تحریر شده یا بعداً تحریر شود.» [۱۰۵] «بعد از تحریر ترکه نیز ورثه می توانند در ظرف یک ماه از تاریخ اطلاع، به خاتمه تحریر ترکه قبول یا رد خود را اظهار نمایند و دادگاه بخش می تواند به حسب اقتضاء این مدت را زیاد کند.» [۱۰۶] بنابراین عدم رد ترکه که ما در اینجا از آن به عنوان « سکوت » یاد می کنیم می تواند نمایانگر رضای شخص باشد و از موارد استثنایی و نادر « رضای برداشت شده از سکوت » می باشد .

فصل سوم : دعوی

بند نخست : تعریف لغوی دعوی

در اکثر آثار مؤلفین پارسی زبان دیده می شود که اصطلاح فوق را به دو شکل نوشته و مورد تلفظ قرار می گیرند (یکی به معنای منازعه و اختلاف است و دیگری به معنای مطالبه کردن ، خواستن و ادعا کردن) که فی الواقع بار حقوقی هر یک با بار حقوقی دیگری جداست و می بایستی آنها را از یکدیگر تفکیک و جدا کرد :

اول به صورت « دعوی » به کسر واو و با همان تلفظ عربی که ریشه ی عربی دارد و اسم مصدر است از ادعای به معنای خواهانی و آنچه خواسته شود و خواسته شده . [۱۰۷] دعوی از « ادعیّت » به معنای طلب است. [۱۰۸] در فرهنگنامه های کنونی زبان پارسی لغت دعوی به معنی ادعا کردن چیزی ، به خود بستن می باشد که مصدر متعدی بوده و اسم مصدر آن ادعای می باشد و به معنی نزاع ، ستیزه و پرخاش نیز می باشد . دادخواهی ، تظلم و

داوری هم از دیگر معانی آن می باشد [۱۰۹] و جمع آن « دعاوی » است و به معنای « دعا » نیز آمده است؛ « و آخر دعواهم أن الحمد لله ». [۱۱۰]

دوم به صورت « دعوا » یعنی با الف ممال؛ دعوی با این نگارش و تلفظ در متون عربی پیشینه ندارد و به گفته ی ادبا این لغت در بین پارسی زبانان متداول است . [۱۱۱]

ب : در ادبیات

لفظ دعوی به فتح واو و بر وزن « صحرا » ، در عربی و نیز در متون فارسی به چند معنی به کار می رود که رایج ترین آنها « ادعا » است :

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم چون کبر کردی از همه دونان فروتری [۱۱۲]

امروزه این لفظ را در این معنی به کسر حرف واو و بر وزن « گرمی » تلفظ می کنند؛ ولی اگر به فتح واو و بر وزن « صحرا » تلفظ کنند دو معنای دیگر از آن اراده می شود :

یکی « دادخواهی » در اصطلاح دادگستری و دیگری « مشاجره و کشمکش » در تعبیر عامیانه .

این دو معنی ، بر طبق تلفظ امروزی آن ها ، بهتر است به صورت دعوا نوشته شود چنانچه که در اکثر نوشته ها نیز آن را به همین صورت می نویسند . بنابراین دعوی به کسر واو ، یعنی « ادعا » و دعوا به فتح واو یعنی « دادخواهی » و « مشاجره » . [۱۱۳]

ما نیز از آنجائیکه واژه ی « دعوا » در متون عربی دارای پیشینه نیست هر چند برخی حقوقدانان از واژه دعوا استفاده کرده اند [۱۱۴] ، در این مجموعه (ادله اثبات دعوی) آن را به شکل صحیح عربی آن مورد نگارش قرار می دهیم همچنانکه شعرای پارسی زبان متعصب نیز از این نظم تبعیت کرده اند :

گوهری باشی و از سنگی فرومانی چرا چون نه مرداری تو بلک باز جانانی چرا

دیده ات شرمین شود از دیده فانی چرا این چنین بیشی کند بر نقده کانی چرا

زهر ریزد بر تو و تو شهد ایمانی چرا آخر او نقشبست جسمانی و تو جانی چرا

تو بر او از غیب جان ریزی و می دانی چرا دعوی او چون نبینی گوییش آنی چرا

از برای خشم فرعی اصل را رانی چرا ناحقی را اصل گویی شاه را ثانی چرا [۱۱۵]

یا در جای دیگر :

دعوی که مجرد بود از شاهد معنی باطل شودش اصل به چونی و چرایی [۱۱۶]

یا در جای دیگر :

چون آمد گه دعوی و داوری به دانش نمایی و دین پروری [۱۱۷]

یا در جای دیگر :

یکی مرد آمد [۱۱۸] به دین آوری به ایران به دعوی پیغمبری [۱۱۹]

یا در جای دیگر :

ای طوطی عیسی نفس وی بلبل شیرین نوا دعوی خوبی کن بیا تا صد عدو و آشنا [۱۲۰]

تو بر او از غیب جان ریزی و می دانی چرا دعوی او چون نبینی گوییش آنی چرا [۱۲۱]

بند دوم : تعریف اصطلاحی دعوی

الف : در فقه

خداوند متعال در خصال اهل بهشت می فرمایند : « و لهم ما یدعون » [۱۲۲] . [یعنی « اهل بهشت هر چه را طلب می کنند می یابند » . بنابراین دعوی به معنی « طلب » است. [۱۲۳]

بر حَسَبِ اصطلاح ، « دعوی » اظهار ثبوت چیزی است که برای اظهار کننده یا کسی که در اظهار آن مأذون است ، ثابت نباشد. [۱۲۴]

ب : در حقوق

نظم اجتماع ایجاب می کند که هیچ کس داور کار خود نباشد ؛ دادرسی خصوصی و انتقامجویی باید از میان برود و

هر کس خود را صاحب حق می‌پندارد از مقام عمومی بخواهد و متوسل به زور نشود. پس لازم است که مرجعی برای تمیز و اجبار مدعی علیه به رعایت حق مدعی به وجود آید. این مرجع دادگاه است و دادخواهی از آن را « اقامه ی دعوی » می‌نامند. [۱۲۵] و می‌توان آن را عملی تشریفاتی دانست که به منظور تثبیت حقی که مورد انکار و تجاوز واقع شده است [۱۲۶]

بنابراین وجود مقام عمومی و مرجع صلاحیت دار برای تمیز و اجبار خواننده به محترم شمردن حق خواهان ضروری بنظر می‌رسد .

مولانا جلال الدین پارسا با توسل به تمثیل ، در مقام بیان وجوه افتراق بین عمل اجباری و اختیاری و همچنین اراده ی لایزال حضرت حق می‌فرمایند :

دست کو لرزان بود از ارتعاش وانکه دستی را تو لرزانی ز جاش

هر دو جنبش آفرید حق شناس لیک نتوان این با آن قیاس

زان پشیمانی که لرزانش چون پشیمان نیست مرد مرتعش

مرتعش را کی پشیمان دیده ای بر چنین جبری تو بر چسبیده ای [۱۲۷]

رابطه نزدیک دادخواهی و اصل حق سبب شده است که پاره ای از نویسندگان اختیار طرح دعوی و حق را یکی بدانند . به نظر اینان ، حقی را که می‌توان از دادگاه خواست حق نیست و کسی هم که حق ندارد نمی‌تواند اقامه ی دعوی کند . دعوی همان حق است که از حالت سکون بیرون آمده و با طرح شدن در دادگاه حالت تحرک پیدا کرده است . [۱۲۸] بنا بر این ضرورت به منظور تشخیص معنای اصطلاحی تعریف « دعوی » به ناچار به درک صحیح از معنای لفظ آن نیازمندیم؛ چرا که همانگونه که پیشتر گفته شد ، واژه ی اصیل دعوی دارای معانی مختلف است که می‌توان معنای مورد نظر مؤلف را با مطالعه ی دقیق متن نوشته دریافت .

ماده ۸ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر اشعار داشته که : « هر کس حق دارد در برابر اعمالی که نقض کننده ی حقوق بنیادینی باشد که قانون اساسی یا قوانین دیگر برای وی مقرر داشته شده است به دادگاه های صلاحیت دار ملی مراجعه کند و خواستار جبران کامل آن گردد » .

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به صراحت اصل ۳۴ « حق دادخواهی » مورد شناسایی و استقبال قرار گرفته است : « دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه های صالح رجوع نماید، همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاهها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آنرا دارد منع کرد » .

منظور از تعریف اصطلاحی دعوی، جستجوی تعریف اصطلاح فوق در قوانین و اندیشه های حقوقی حقوقدانان پارسی زبان است که البته تعریف خاصی از دعوی در قانون مدنی و آیین دادرسی مدنی وجود ندارد اما می توان اصل ۳۴ قانون اساسی را در مقام بیان وجود «حق دادخواهی» دانست. هرچند حقوقدانان تعاریف مختلفی را ارائه کرده اند؛ از جمله:

«حقی است که به موجب آن اشخاص می توانند به دادگاه مراجعه کنند و از مقام رسمی بخواهند که به وسیله ی اجرای قانون از حقوق شان در برابر دیگری حمایت کنند» [۱۲۹]

بعضی دیگر دعوی را اینگونه تعریف کرده اند:

«دعوی عملی است که برای اثبات حق صورت می گیرد» [۱۳۰]

و بعضی دعوی را اینگونه تعریف کرده اند:

«از نظر حقوقی دعوی گاه در مقابل دفاع و گاه در مقابل اقرار قرار می گیرد. با استناد ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر و به ضرر خود»؛ دعوی عکس آن است یعنی اخبار به حقی به نفع خود و به ضرر دیگری» [۱۳۱] به عبارت دیگر واکنش صاحب حق که به صورت خبر از حقی برای خود و به ضرر دیگری نسبت به حقی که مورد تجاوز، تعدی و انکار و تردید واقع گردیده است را اصطلاحاً دعوی گویند.» [۱۳۲]

بعضی دیگر در مقام نقل قول از طرف دیگر حقوقدانان - که البته اسمی از آنها هم برده نشده - گفته اند:

«... بعضی دعوی را عملی دانسته اند که برای تثبیت حقی صورت می گیرد» [۱۳۳] و در ادامه آن تعریف - ارائه شده از طرف یک حقوقدان مجهول الهویه - !!! را از دیدگاه شخص مدعی قابل قبول دانسته ولی جامعیت آن را زیر سوال برده و اظهار داشته اند که ... : اصولاً مسلم نیست که هرکس اقامه ی دعوی کند واقعاً صاحب حق باشد. [۱۳۴] و در ادامه «طرح دعاوی واهی، در مراجع قضایی» «را دارای سابقه طولانی دانسته اند. البته در این اظهار یک سری نقاط قوت دیده می شود که البته قسمتی از اظهار نیاز به توضیح دارد. یکی از نقاط قوت این اظهار، استعمال واژه ی پربار و دارای بار حقوقی فراوان «اصولاً» در ابتدای آن است که نشان از پختگی مولف است؛ زیرا وجود استثناء از برای آن را قابل تصور دانسته اند که این یک نازک اندیشی صحیح و ستودنی است. توضیح دیگر آنکه وقتی مولف محترم می گویند: «اصولاً مسلم نیست که هرکس اقامه ی دعوی کند واقعاً صاحب حق باشد» باید گفت که برخی مواقع هست که اشخاص به دلیل وجود برخی محدودیت ها و محرومیت ها که گاه در جامعه ی عدم وجود اهلیت خود را می نمایند، قادر به اقامه ی دعوی نیستند و قانونگذار در قوانینی همچون

قانون مدنی، قانون امور حسبی و... یک سری اشخاص همچون دادستان، ولی، وصی، قیم و... را برای اقامه ی دعوی به منظور دفاع از حقوق حقه ی شخص، دارای صلاحیت دانسته و بدین ترتیب مقنن از شخص غائب مفقودالاثر، محجور و... حمایت های حقوقی را به نحو کافی و وافی منظور داشته است. در ادامه مؤلف سوالی را مطرح ساخته و اظهار داشته اند که « [آیا] مگر مواردی که دعوی خواهان، محکوم به رد می شود و یا بطلان آن اعلام می گردد، « مدعی » صاحب حق شناخته می شود؟ » و در ادامه در پاسخ به سوالی که خود مطرح نموده اند می فرمایند: « همین که دعوی، محتاج به به رسیدگی است و تا وقتی که نظر قطعی مرجع قضایی اعلام نشده، نمی توان گفت، مدعی یا مدعی علیه کدام یک از صاحب حق هستند، حکایت از این دارد، که دعوی مترادف با حق نیست مگر این که معتقد شویم دعوی به طور کلی [اعم از] دفاع و دعوی (صورت دیگر از حقی است که در این مفهوم، اگر دعوی مدعی محکوم به رد شود، باز اثبات حق برای مدعی علیه شده است که این توجیه در صورتی است که ادعای مدعی و دفاع مدعی علیه را مجموعاً « دعوی » بدانیم. » [۱۳۵] سپس در ادامه مؤلف محترم ضمن بیان تعریفی دیگر (از طرف یک حقوقدان مجهول الهویه دیگر !!!) نقل قول می کنند که: « دعوی عبارت است از اظهار به حقی، به نفع خود و بر ضرر دیگری، یا خواستن چیزی به ضرر دیگری و برخلاف تمایل او یا اظهاری است بر خلاف اصل که محتاج ارائه ی دلیل است » [۱۳۶] که البته این نقل قول از طرف مؤلف محترم ذهن مخاطب را بصورت ناخودآگاه به سمت تعریف مندرج در ماده ی ۱۲۵۹ قانون مدنی [۱۳۷] در مقام بیان تعریف اقرار برده و تا حدودی ذهن مخاطب را اسیر آن می کند. سپس ایشان تعریف مطلوب تر دعوی را چنین دانسته اند: « خواستن چیزی با ادعای داشتن حق به ضرر دیگری و با وجود مقاومت او. » [۱۳۸] در نقد این تعریف می توان گفت که همیشه « خواستن چیزی با ادعای داشتن حق » نمی تواند آن را در عالم واقع به ضرر مدعی علیه دانست. مثلاً شخصی دعوی را مبنی بر وجود رابطه ی نسب پدر و فرزندی با شخصی دیگر اقامه می کند؛ حال ممکن است در اینجا گفته شود که اگر پسر بتواند وجود رابطه ی نسب با پدرش را به اثبات برساند رابطه ی توارث بین این دو حاصل می شود و این ممکن است به ضرر پدر باشد و ادامه ی تعریف مذکور که بیانگر وجود «...» ادعای داشتن حق به ضرر دیگری «...» است اما باید گفت که اگر پسر توانست با ابزار شرعی، قانونی و متیقن از برای دادرس را جهت ایقان نظر وی فراهم کند فی الواقع و فی حد ذاته این دعوی به هیچ عنوان « بر ضرر دیگری (= پدر) » نبوده و حتی بقول بعضی از ادیبان مبتدی پارسی زبان « فراهم آوردن موجب وصالی را » [۱۳۹]. نتیجتاً اینکه همیشه نمی توان اقامه دعوی را بر ضرر مدعی علیه دانست.

علی هذا شخص می تواند با اراده ی خود برای احقاق حق مشروعی اقامه ی دعوی کند و در صورت عدم تمایل می تواند مبادرت به اسقاط دعوی کند و شخص در استفاده کردن یا نکردن از حق دادخواهی مخیر بوده و هیچکس نمی تواند وی را از انجام چنین عمل مشروعی منع کرده یا باز بدارد. حال نتیجتاً اینکه هر کس حق دادخواهی را داشته باشد به تبع اولی حق اسقاط آن را مطابق قانون خواهد داشت؛ هر چند اکثر حقوقدانان کارگشته حقوق قضایی توصیه می کنند که امروزه می بایستی جامعه به سمت و سویی برود که فرهنگ استفاده از داوری برای رفع تنازعات گسترش یافته تا مبدا اشخاص با توسل به اقدامات قهرآمیز شخصی و حتی سرکوبگرانه ی قضایی امنیت فکری جامعه به خطر بیافتد.

یکی از قضات دیوان عالی کشور با ذکر تعاریف ارائه شده از سوی دیگر حقوقدانان نقدهای جالبی را بر هریک وارد دانسته اند :

«منازعه در حق معین یا ادعای مدعی که آن را دعوی به معنی اخص گویند و یا ادعای مدعی و دفاع مدعی علیه به معنی اعم نامیده شده است .» [۱۴۰]

سپس نقد و ایراد خویش بر گفتار مولف اینگونه توجیه می کنند [« : استعمال عبارت] «منازعه در حق معین» محل تأمل و ایراد است. زیرا :

اولاً: منازعه نتیجه و عکس العمل شخص در مقابل تضییع حق و انکار آن است نه بیانگر ماهیت دعوی؛ ثانیاً: قید «معین» نیز بلاوجه است زیرا حق موضوع دعوی ممکن است معین یا نامعین و مبهم باشد؛ مضافاً اینکه ممکن است منتهی به محکومیت و یا براءت گردد .

ثالثاً: ادعای مدعی و یا مجموع ادعای مدعی و دفاع مدعی علیه نیز قسیم دعوی است نه تعریف دعوی.» [۱۴۱]

سپس مولف با بیان تعریف ارائه شده توسط یکی دیگر از حقوقدانان به نقد و بررسی آن نشست و تعریف دو خطی ارائه شده را در هفت مورد قابل ایراد می دانند :

«دعوی ، توانایی مدعی حق تضییع شده یا انکار شده در مراجعه به مراجع صالح در جهت به قضاوت گذاردن وجود یا فقدان آن و ترتیب آثار قانونی مربوط است.» [۱۴۲]

«این تعریف اولاً مجمل و مبهم است و معلوم نیست در بیان تعریف دعوی است یا مقام ذکر آثار آن ؛

ثانیاً جامع افراد و مانع اغیار نمی باشد. امور حسبی را هم شامل نمی شود.» [۱۴۳]

عناصر دعوی :

بعضی دعوی را از واژگان تخصصی آیین دادرسی - اعم از مدنی و کیفری - دانسته و آن را «خواستن چیزی بر اساس وجود منازعت» [۱۴۴] تعریف کرده اند .

«عناصر دعوی را می توان شش مورد ذیل دانست :

۱. اخبار از حقی معلوم .
۲. اخبار مذکور ، به ضرر کس یا کسانی معلوم باشد .
۳. آن اخبار به نفع مُخبر باشد یا به نفع کسی که وی نماینده ی اوست .
۴. مطالبه ی حق به وسیله ی مخبر مذکور .
۵. وجود منازعه بین دو طرف (= اصحاب دعوی = متداعیین .)
۶. حقی که مدعی می طلبد باید جنبه ی خصوصی داشته باشد (= حق الناس) نه عمومی یعنی از مصالح عامه (= حق الله) که این جزء امور حسیبی است ؛ چون عناصر مذکور گرد آیند امری توافقی صورت بندد . « [۱۴۵]

[۱] امینی ، ابراهیم و موسوی حسینی ، سیدعلی اکبر ، فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی ، ص ۳ ، ۱۳۸۷ ، شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران .

[۲] شمس ، (دکتر) عبدالله ، ادله ی اثبات دعوا ، ش ۳ .

[۳] منابع :

ابن منظور ، ، جمال الدین محمد بن مکرم ، لسان العرب ، ج ۲ ، ص ۳۹۴ .

انصاف پور ، غلامرضا ، فرهنگ کامل فارسی ، ص ۴۴۵ .

دهخدا ، علی اکبر ، فرهنگ دهخدا ، ص ۱۵۶۹ .

عمید ، حسن ، فرهنگ عمید ، ص ۷۴ .

معین ، (دکتر) محمد ، فرهنگ فارسی معین ، ص ۱۸۱ .

- معین ، (دکتر) محمد ، دوره دو جلدی فرهنگ معین ، ج ۲ ، ص ۸۸ .
- مهیار ، رضا ، فرهنگ عربی - فارسی دانشیار ، صص ۴۴۰ و ۴۴۱ .
- منجد الطلاب ، ص ۱۶۰ .
- هژبر کلالی ، سید یداله ، امارات در دادرسی ، ص ۱۰ .
- [۴] شمس ، (دکتر) عبدالله ، ادله ی اثبات دعوی حقوق شکلی و ماهوی ، ش ۶ .
- [۵] حکم شماره ۱۳۵۹ - ۲ مرداد ماه ۱۳۱۹ دادگاه عالی انتظامی - حکم شماره ۳/۹/۲۰-۴/۴/۴۲۷ شعبه ی اول دیوان کشور .
- [۶] حسینی نژاد ، (دکتر) حسینقلی ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۷ .
- [۷] صدرزاده افشار ، (دکتر) سید محسن ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۳ .
- [۸] گلدوزیان ، (دکتر) ایرج ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۳۲ .
- [۹] جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، دوره ی پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق ، ج ۱ ، ش ۸۳۶ .
- [۱۰] جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، دانشنامه حقوقی ، ج ۴ ، ص ۳۱۲ .
- [۱۱] مدنی ، (دکتر) جلال الدین ، آئین دادرسی کیفری ، ص ۲۹۳ .
- [۱۲] حمیتی واقف ، (دکتر) احمدعلی ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۵ .
- [۱۳] معین ، (دکتر) محمد ، دوره دو جلدی فرهنگ فارسی معین ، ج ۱ ، ص ۶۹۲ .
- [۱۴] دوما : Domat به نقل از ، ری پر و بولانژه ، ج ۲ ، ش ۷۱۲ .
- به نقل از : کاتوزیان ، (ناصر) ، دوره ی دو جلدی اثبات و دلیل اثبات ، ج ۱ ، ش ۶ .
- [۱۵] در این باره ، ر.ک. پلنیول و ریپر ، ج ۷ ، به وسیله ی اسمن و رادوان و گابولد ، ش ۱۴۰۷ . (به نقل از : کاتوزیان ، ناصر ، دوره ی دو جلدی اثبات و دلیل اثبات ، ج ۱ ، ش ۶ .)

- [۱۶] رنجبر ، (دکتر) صدیق ، جزوه ادله ی اثبات دعوی .
- [۱۷] مدنی ، (دکتر) جلال الدین ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۴ .
- [۱۸] صالح احمدی ، سعید ، جزوه درس ادله ی اثبات دعوی ، ج ۱ ، صص ۱۶ و ۱۵ .
- [۱۹] نصراله منشی ، کليلة و دمنه ، به تصحيح مجتبی مینوی ، چاپ اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۳ ، ص ۱۵۱ (به نقل از صالحی راد ، آئین نگارش آرای قضایی ، ص ۱۵۰ .)
- [۲۰] صالحی راد ، آئین نگارش آرای قضایی ، ص ۱۵۰ .
- [۲۱] مدنی ، (دکتر) جلال الدین ، ادله ی اثبات دعوی ، صص ۱۴ الی ۱۵ .
- [۲۲] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۳ .
- [۲۳] عظیمی ، (دکتر) محمد ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۴ .
- [۲۴] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۳ .
- [۲۵] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۴ .
- [۲۶] صفحه ی ۳۱۴ همان .
- [۲۷] قید واژه ی « قاضی » از سوی مولف محترم (دکتر بهرامی) در اینجا مناسب بنظر نمی رسد و اضافی است چون در همان خط ابتدای ماده ۱۴ امور حسبی از واژه ی « دادرس » مورد استفاده قرار گرفته است .
- [۲۸] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۳ .
- [۲۹] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۳ .
- [۳۰] ماده ۲۵۶ آ.د.م : « عدم تهیه وسیله اجرای قرار معاینه محل یا تحقیق محلی توسط متقاضی ، موجب خروج آن از عداد دلایل وی می باشد . و اگر اجرای قرار مذکور را دادگاه لازم بداند تهیه وسائل اجراء در مرحله بدوی با خواهان دعوا و در مرحله تجدیدنظر با تجدیدنظرخواه می باشد . در صورتی که به علت عدم تهیه وسیله ، اجرای قرار مقدور نباشد و دادگاه بدون آن نتواند انشای رای نماید دادخواست بدوی ابطال و در مرحله تجدیدنظر تجدیدنظرخواهی متوقف ولی مانع اجرای حکم بدوی نخواهد بود » .

[۳۱] ماده ۲۵۹ آ.د.م: « ایداع دستمزد کارشناس * به عهده متقاضی ** است و هرگاه ظرف مدت یک هفته از تاریخ ابلاغ آنرا پرداخت نکند ، کارشناسی از عداد دلایل وی خارج می شود .

هرگاه قرار کارشناسی به نظر دادگاه باشد و دادگاه نیز نتواند بدون انجام کارشناسی انشای رای نماید ، پرداخت دستمزد کارشناسی مرحله بدوی به عهده خواهان و در مرحله تجدیدنظر به عهده تجدیدنظر خواه است ، در صورتی که در مرحله بدوی دادگاه نتواند بدون نظر کارشناس حتی باسوگند نیز حکم صادر نماید دادخواست ابطال می گردد و اگر در مرحله تجدیدنظر باشد تجدیدنظر خواهی متوقف ولی مانع اجرای حکم بدوی نخواهد بود . »

* ن.ک به مصوبه مربوط به تعرفه دستمزد کارشناسان رسمی (موضوع ماده ۱۹ لایحه قانونی استقلال کانون) مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب اسلامی که در تاریخ ۱۳۷۹/۷/۱۲ به تصویب رئیس قوه قضاییه .

** نظریه ۷/۳۰۸۸ - ۱۱۳۸۰/۳/۳۰ . ح . ق : در ق.آ.د.م ۱۳۷۹ راجع به نحوه پرداخت دستمزد کارشناس در مواردی که جلب نظر کارشناس بنا به تقاضای متداعیین باشد تعیین تکلیف نشده است ، لذا به نظر می رسد چنانچه خواهان برای اثبات دعوی خود جلب نظر کارشناس را تقاضا نموده است ولو اینکه خوانده نیز به ارجاع امر به کارشناس متوسل شده باشد ، تودیع حق الزحمه کارشناس با توجه به ماده ۲۵۹ قانون مذکور به عهده خواهان دعوی می باشد .

[۳۲] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۳ .

[۳۳] ماده ۱۳۲۱: « اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل برامری شناخته می شود » .

ماده ۱۳۲۲: « امارات قانونی اماراتی است که قانون آن را دلیل بر امری قرار داده مثل امارات مذکوره در این قانون از قبیل مواد ۳۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و غیر آنها و سایر امارات مصرحه در قوانین دیگر » .

ماده ۱۳۲۳: « امارات قانونی در کلیه دعاوی اگرچه از دعاوی باشد که به شهادت شهود قابل اثبات نیست معتبر است مگر آنکه دلیل بر خلاف آن موجود باشد » .

ماده ۱۳۲۴: « اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادله دیگر را تکمیل کند » .

[۳۴] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۴ .

[۳۵] کاتوزیان، (دکتر) ناصر، مقدمه ی علم حقوق، ش ۷۰، ص ۸۹، س ۱۵.

[۳۶] گلدوزیان، (دکتر) ایرج، ادله ی اثبات دعوی، ص ۳۲.

[۳۷] صالحی راد، آئین نگارش آرای قضایی، ص ۱۵۰.

[۳۸] قائم مقام فراهانی، (دکتر) عبدالمجید، ادله ی اثبات دعوی بین المللی و داخلی، ص ۳۹.

[۳۹] [بشپهی، المستطرف فی کل فنّ مستطرف، ج ۲، صص ۲۳۹-۲۴۰، بیروت، افست دارالفکر للطباعه و النشر و الالتزام، بی تا.

برای خواندن دیگر طنزها و سرگذشت ها درباره ی قضات ر.ک به فصل سوم کتاب القضاء و القضاء فی الاسلام « العصر العباسی»، صص ۲۲۷-۲۱۱.

به نقل از: ساکت، (دکتر) محمدحسین، دادرسی در حقوق اسلامی، صص ۳۳۶-۳۳۵.

[۴۰] droit / right]

[۴۱] ساکت، (دکتر) محمدحسین، حقوق شناسی؛ دیباچه ای بر دانش حقوق، ص ۴۱.

[۴۲] Leon Duguit]

[۴۳] ساکت، (دکتر) محمدحسین، شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی، ص ۲۸.

[۴۴] J. Dabin]

[۴۵] appartenance]

[۴۶] maitrise]

[۴۷] Action]

[۴۸] Previlage / Preogative]

[۴۹] توفیق حسن فرج، المدخل للعلوم القانونیه، صص ۴۶۶-۴۵۵.

به نقل از : ساکت ، (دکتر) محمدحسین ، شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی ، ص ۳۱ .

[۵۰] کاتوزیان ، (دکتر) ناصر ، مقدمه ی علم حقوق ، ش ۱ .

[۵۱] نظریه - ۲۷۹۵ - ۱۳۶۱۱/۴/۱۳۶۱۷/۱۳۴۷.ح.ق : حضانت و نگهداری اطفال برای ابوبن هم حق است و هم تکلیف ، و تکلیف قابل اسقاط یا مصالحه نیست ، زیرا حقوقی را که مقنن و شارع برای طفل پیش بینی کرده است جنبه امری برای مکلف دارد و اراده فردی نمی تواند چنین حکمی را تغییر دهد .

نظریه ۲۷۹۵ - ۱۳۷۱/۴/۱۳۷۱.ح.ق : چنانچه زوجه ضمن سند رسمی طلاق متقبل حضانت و نگهداری فرزندمشترک با هزینه شخصی خود شده باشد نمی تواند به موجب دادخواست بعدی از خود سلب تکلیف نماید چنین درخواستی قابلیت پذیرش ندارد .

نظریه ۳۹۴۵/۷ - ۱۳۷۵/۶/۱۳۷۵.ح.ق : پدر و مادر با توافق می توانند حضانت را به عهده یکدیگر بگذارند ولی به اشخاص دیگر نمی توانند محول نمایند .

نظریه ۴۰۶۳/۷ - ۱۳۷۴/۷/۱۳۷۴.ح.ق : با توجه به مواد (۱۱۶۸ ، ۱۱۶۹ و ۱۱۷۲) قانون مدنی ، حضانت هم حق است و هم تکلیف ، مستنبط از ماده ۱۱۷۲ این است که حق حضانت برای پدر و مادر به صورت تکلیف وجود دارد به طوری که اگر احد از آنها در مدتی که قانوناً حضانت با او می باشد از ایفای امور مربوط به حضانت امتناع نماید ، دادگاه او را ملزم به ایفای تکلیف خود خواهد کرد ، هرچند ممکن است حضانت عملاً متعسر و یا غیر موثر باشد که در این صورت دادگاه حضانت را در صورت زنده بودن پدر با هزینه او و در غیر این صورت با هزینه مادر تامین خواهد کرد . بنابراین حضانت از جمله حقوقی نیست که پدر یا مادر بتواند آن را از خود سلب و ساقط نماید .
التهایه انتقال این حق از پدر به مادر یا بالعکس در مدتی که حضانت با اوست بلاشکال می باشد .

نظریه ۳۵۶۳/۷ - ۱۳۸۰/۴/۱۳۸۰.ح.ق : هر یک از ابوبن که دارای حق حضانت می باشند می تواند با تنظیم توافقنامه اعم از عادی و رسمی این حق را به دیگری تفویض نماید .

[۵۲] Hering]

[۵۳] به نقل از : امامی ، (دکتر) سیدحسن ، دوره ی شش جلدی حقوق مدنی ، ج ۶ ، ص ۱۰ .

قائم مقام فراهانی ، (دکتر) عبدالمجید ، ادله ی اثبات دعوی بین المللی و داخلی ، ص ۴۳ .

[۵۴] دهخدا ، علی اکبر ، فرهنگ دهخدا ، ص ۱۰۰۴ ، واژه ی اثبات .

فرهنگ عمید ، ص ۶۳ .

معین ، (دکتر) محمد ، فرهنگ معین ، ص ۱۴۰ .

به نقل و گردآوری : بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات ، ص ۱۴ .

[۵۵] جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، دوره ی پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق ، ج ۱ ، ش ۳۹۰ .

[۵۶] ابومحمد محمد غزالی ، مکاتیب فارسی ، فضائل الانام من رسائل حجه الاسلام ، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال ، ج دوم ، امیرکبیر ، ۱۳۶۲ ، ص ۲۵ .

[۵۷] نصراله منشی ، کلیله و دمنه ، به تصحیح مجتبی مینوی ، چ اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۳ .

[۵۸] حسینی ، (دکتر) افضل السادات ، ماهیت خلّاقیت و شیوه های پرورش آن ، صص ۵۲ تا ۵۳ ، ۱۳۷۸ ، انتشارات آستان قدس رضوی .

[۵۹] مورهد ، گریفین ، رفتار سازمانی ، ترجمه : دکتر سید مهدی الوانی و دکتر غلامرضا معمارزاده ، ص ۴۴۵ ، ۱۳۷۴ ، نشر مروارید .

به نقل از : فیضی ، طاهره ، مبانی سازمان و مدیریت ، ج ۱۵ ، ص ۴۰۱ ، سال ۱۳۸۶ ، انتشارات دانشگاه پیام نور .

[۶۰] معین ، (دکتر) محمد ، دوره دو جلدی فرهنگ فارسی معین ، ج ۲ ، ص ۸۸ .

[۶۱] اصطلاحات دیوانی دوره ی غزنوی و سلجوقی ، ص ۱۲۱ .

به نقل از : جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، دوره ی پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق ، ج ۱ ، ش ۳۹۰ .

[۶۲] معین ، (دکتر) محمد ، دوره دو جلدی فرهنگ فارسی معین ، ج ۲ ، ص ۸۸ .

[۶۳] [ر.ک: الشفاء، المنطق، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۰۵ .

کتاب البرهان، ص ۶۳؛ الاسفار الاربعه، قم، مكتبة المصطفوی، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۲۰-۸۹ .

- فارابی: المنطقیات، قم، منشورات مکتبۃ آیة‌الله العظمی‌ المرعشی‌ النجفی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۶۶ .
- بهمنیار، ابن مرزبان ، التحصیل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۶۲ .
- [۶۴] فعالی ، محمدتقی ، توجیه ترکیبی در حکمت سینوی و صدراپی . (علوم پایه نظریهٔ بداهت، صص ۲۰۳ - ۲۵۴) .
- [۶۵] جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، دانش نامه حقوقی ، ص ۸۰۶ .
- [۶۶] صالح احمدی ، سعید ، جزوه ادله ی اثبات دعوی ، ج ۱ ، ص ۱۶ .
- [۶۷] [ماده ۲ قانون دفاتر اسناد رسمی و کانون سردفتران و دفتریاران مصوب ۲۵/۴/۱۳۵۴ : اداره ی امور دفترخانه اسناد رسمی به عهده ی شخصی است که با رعایت مقررات این قانون بنا به پیشنهاد سازمان ثبت اسناد و املاک با جلب نظر مشورتی کانون سردفتران و به موجب ابلاغ وزیر دادگستری منصوب و « سردفتر » نامیده می شود .
- برای مطالعه ی بیشتر ن.ک به : مقاله ی « جایگاه دفاتر اسناد رسمی » نوشته ی ساسان صالح احمدی سردفتر دفتر اسناد رسمی شماره یک استان بوشهر ، اسفند ۱۳۸۴ :
www.sasansalehahmadi.blogfa.com .
- [۶۸] [کاتوزیان ، (دکتر) ناصر ، مقدمه ی علم حقوق ، ش ۳۲۷ .
- [۶۹] [السنهوری ، (دکتر) عبدالرزاق احمد ، الوسیط فی شرح القانون المدنی مصر ، جلد ۲ ، ص ۱۴ و ۱۳ .
به نقل از : بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات ، ص ۱۵ .
- [۷۰] [جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، دوره ی پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق ، ج ۱ ش ۳۹۰ .
- [۷۱] [کاتوزیان ، ناصر ، دوره ی دو جلدی اثبات و دلیل اثبات ، ج ۱ ، ش ۳ .
- [۷۲] [جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، مسائل منطق حقوق ، ش ۳۱-۳۰ .
- [۷۳] [جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، الفارق ، ج ۲ ، ص ۲۲۹ .
- [۷۴] [جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، الفارق ، ج ۱ ، ص ۳۴۱ .

[۷۵] جعفری لنگرودی، (دکتر) محمدجعفر، دایره المعارف حقوق مدنی و تجارت، ص ۳۲۷.

[۷۶] از قانون دریایی ایران مصوب ۱۳۴۳/۶/۲۹:

ماده ۱۶۷: «حق مطالبه خسارت ناشی از تصادم منوط به اعتراض قبلی یا انجام تشریفات خاصی نیست. نفس تصادم بین دو یا چند کشتی به تنهایی مثبت تقصیر نیست مگر اینکه تقصیر مسبب تصادم اثبات گردد.»

[۷۷] نظریه ۷/۹۴۰ - ۱۳۸۰/۵/۱۶.ح.ق: «ماده ۱۹۷ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ ناظر به مسائل حقوقی است نه کیفری، برای تسری قواعد مربوط به دعاوی حقوقی در دعاوی کیفری فعلاً مجوز قانونی موجود نیست. بنابراین در کلیه دعاوی بدون بینه و دلیل اصل بر برائت است در صورت فقد دلیل کافی علیه متهم دادگاه بایستی حسب مورد اقدام به صدور قرار منع پیگرد یا حکم برائت نماید.»

[۷۸] قال (ص): «أَلْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» یعنی خواهان باید شاهد بیاورد تا دعوا را اثبات کند وگرنه منکر با یاد کردن سوگند دعوا را نفی می کند. به بیان دیگر تهیّه ی دلیل و ارائه ی آن به عهده ی مدعی است.

[۷۹] [ماده ۱۲۵۷ ق.م: «هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی علیه هرگاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر بر عهده او است.»

[۸۰] [اصل ۳۷ ق.۱: «اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم محسوب نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

[۸۱] [حمیتی واقف، (دکتر) احمدعلی، ادله ی اثبات دعوی، صص ۲۰ و ۱۹.

[۸۲] [کاتوزیان، ناصر، دوره ی دو جلدی اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۳.

[۸۳] [صالح احمدی، سعید، جزوه ادله ی اثبات دعوی، ج ۱، ص ۱۶.

[۸۴] [امامی، (دکتر) سید حسن، دوره ی شش جلدی حقوق مدنی، ج ۶، ص ۱۳.

[۸۵] [کاتوزیان، ناصر، دوره ی دو جلدی اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۳.

[۸۶] [نقل از شماره ۱۴۹۱۶ - ۱۳۷۵.۲.۳۰ روزنامه رسمی / شماره ۱۸۲۸ - ۱۳۷۵.۱.۲۹ / پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۰.۷۴ هیأت عمومی.

- [۸۷] کیائی، (دکتر) عبدالله، دوره دو جلدی قانون مدنی و فتاوی امام خمینی، ج ۲، صص ۶۱۵ الی ۶۱۶.
- [۸۸] کیائی، (دکتر) عبدالله، دوره دو جلدی قانون مدنی و فتاوی امام خمینی، ج ۲، صص ۶۱۶.
- [۸۹] کیائی، (دکتر) عبدالله، دوره دو جلدی قانون مدنی و فتاوی امام خمینی، ج ۲، صص ۶۱۶.
- [۹۰] حاکم وقت اصفهان و از شاهزادگان قاجاریه.
- [۹۱] کیائی، (دکتر) عبدالله، دوره دو جلدی قانون مدنی و فتاوی امام خمینی، ج ۲، صص ۶۱۷.
- [۹۲] معین، (دکتر) محمد، دوره ی دو جلدی فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۵۱۱.
- [۹۳] جعفری لنگرودی، (دکتر) محمدجعفر، دوره ی پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۲، ش ۵۴۵۷.
- [۹۴] معین، (دکتر) محمد، دوره ی دو جلدی فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۵۱۱.
- [۹۵] قرافی، الفروق ۴/۵۴/۲ و ص ۹۸. قواعد شهید ۲۵۴/۳۵۷.
- [۹۶] جعفری لنگرودی، (دکتر) محمدجعفر، دوره ی پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۲، ش ۵۴۵۸.
- [۹۷] امامی، (دکتر) سیدحسن، دوره شش جلدی حقوق مدنی، ج ۶، صص ۱۳ تا ۱۴.
- [۹۸] کاتوزیان، (دکتر) ناصر، دوره ی دو جلدی اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۳.
- [۹۹] جعفری لنگرودی، (دکتر) محمدجعفر، الفارق، ج ۲، ص ۲۲۹.
- [۱۰۰] جعفری لنگرودی، (دکتر) محمدجعفر، دوره پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۳، ش ۸۱۱۵، ص ۲۱۸۰.
- مروج، حسین، اصطلاحات فقهی.
- [۱۰۱] کاتوزیان، ناصر، دوره ی چهار جلدی عقود معین، ج ۱، ش ۲۳۶.

- [۱۰۲] قانون اصلاح جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۶/۱۲/۱۳۵۲ .
- [۱۰۳] نقل از مجموعه ی قوانین سال ۱۳۵۲ ، صص ۳۱۸ تا ۳۲۲ .
- [۱۰۴] ماده ۲۵۵ ق.ا.ح .
- [۱۰۵] ماده ۲۵۶ ق.ا.ح .
- [۱۰۶] ماده ۲۵۷ ق.ا.ح .
- [۱۰۷] دهخدا ، علی اکبر ، لوح فشرده لغت نامه دهخدا ، زیر واژه دعوی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ویراست اول .
- [۱۰۸] [فخر الدین طریحی ، مجمع البحرین ، ذیل دعاء .
- [۱۰۹] [معین ، (دکتر) محمد ، دوره دو جلدی فرهنگ فارسی معین ، ج ۲ ، ص ۶۸۴ .
- [۱۱۰] [ابن منظور ، جمال الدین محمد بن مکرم ، لسان العرب ، ذیل دعاء .
- [۱۱۱] [دهخدا ، علی اکبر ، لوح فشرده لغت نامه دهخدا ، زیر واژه دعوا ، انتشارات دانشگاه تهران ، ویراست اول .
- [۱۱۲] [سعدی .
- [۱۱۳] [نجفی ، ابوالحسن ، غلط ننویسیم ، فرهنگ دشواری های زبان فارسی ، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۸۲ ، چاپ یازدهم ، ص ۱۹۲ .
- [۱۱۴] [برای نمونه :
- کاتوزیان ، (دکتر) ناصر ، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی ، ش ۷۴ ، ص ۱۱۴ .
- کریمی ، (دکتر) عباس ، آیین دادرسی مدنی ، ص ۲۱ .
- [۱۱۵] [مولانا جلال الدین پارسی ، دیوان شمس ، ص ۵۲ .
- [۱۱۶] [سنایی غزنوی .

- [۱۱۷] نظامی گنجوی .
- [۱۱۸] زرتشت (ع .)
- [۱۱۹] دقیقی توسی .
- [۱۲۰] مولانا جلال الدین پارسى ، دیوان شمس ، ش ۵ .
- [۱۲۱] منبع پیشین ، ش ۵۲ .
- [۱۲۲] سوره یس ، آیه ی ۵۷ .
- [۱۲۳] فخر الدین طریحی ، مجمع البحرین ، ذیل دعاء .
- [۱۲۴] سنگلجی ، محمد ، آیین دادرسی در اسلام ، با تصحیح و تعلیق : بندرچی ، محمدرضا ، ص ۷۴ .
- [۱۲۵] کاتوزیان ، (دکتر) ناصر ، مقدمه ی علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران ، ش ۳۱۲ .
- [۱۲۶] کاتوزیان ، (دکتر) ناصر ، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی ، ش ۲۱۱ ، ص ۲۵۴ .
- [۱۲۷] مولانا جلال الدین پارسى ، دفتر اول .
- [۱۲۸] متین دفتری ، (دکتر) احمد ، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی ، ج ۱ ، ش ۶۱ .
- [۱۲۹] کاتوزیان ، (دکتر) ناصر ، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی ، ش ۷۳ .
- [۱۳۰] قائم مقام فراهانی ، (دکتر) عبدالمجید ، ادله ی اثبات دعوی بین المللی و داخلی ، صص ۴۰ تا ۳۹ .
- [۱۳۱] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، آیین دادرسی مدنی ، ج ۱ ، ص ۱۵۷ .
- [۱۳۲] مدنی ، (دکتر) جلال الدین ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۶ .
- [۱۳۳] همان .
- [۱۳۴] همان .

[۱۳۵] همان .

[۱۳۶] همان .

[۱۳۷] اقرار * عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود .

* نظریه شماره ۲۵/۶/۱۳۶۰-۲۷۱۷/۷-ج.ق: اقرار زوجین به وقوع ازدواج غیررسمی بین آن دو مسموع است .

[۱۳۸] مدنی ، (دکتر) جلال الدین ، ادله ی اثبات دعوی ، ص ۱۶ .

[۱۳۹] صالح احمدی ، سعید ، مقدمه ی دفتر نخستین شعر (گریه ی اشک ها .)

[۱۴۰] جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، ترمینولوژی حقوق ، ص ۲۹۰ .

[۱۴۱] بهرامی ، (دکتر) بهرام ، بایسته های ادله ی اثبات ، ص ۱۸ .

[۱۴۲] شمس ، (دکتر) عبدالله ، دوره ی سه جلدی آیین دادرسی مدنی (پیشرفته) ، ج ۲ ، ص ۱۲ .

[۱۴۳] جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، ترمینولوژی حقوق ، ص ۲۹۰ .

[۱۴۴] جعفری لنگرودی ، (دکتر) محمدجعفر ، دوره ی پنج جلدی مبسوط در ترمینولوژی حقوق ، ج ۳ ، ش ۷۰۶۶ .

[۱۴۵] منبع پیشین .